

سرمقاله

آمریکا و جنجال "اتمی" شدن جمهوری اسلامی!

"حقیقت این است که جنجال مربوط به دست یابی جمهوری اسلامی به تکنولوژی تولید سلاح هسته ای و متعاقب آن تحمیل بی چون و چرای نظارت سازمان جهانی انرژی اتمی به مثابه عامل و مجری سیاست های قدرت های امپریالیستی بر فعالیت های هسته ای جمهوری اسلامی را باید در چارچوب سیاست های جهانخواارانه امپریالیست ها بررسی کرد. تحولات اخیر انعکاس اعمال فشار از سوی محافل قدرتمندی در درون هیات حاکمه امریکاست که در چارچوب سیاست "استراتژی نوین دفاعی" امریکا برای یک قرن آینده و با اتکاء به تفوق نظامی این قدرت نسبت به دیگر قدرت های جهانی در سطح بین المللی، خواستار اعمال سلطه مطلق و انحصاری امریکا بر بازارهای موجود در کشورهای تحت سلطه به ویژه در مناطق تمرکز انرژی یعنی خاورمیانه هستند."

صفحه ۲

۱۳ آبان

روز دانش آموز گرامی باد!



در این شماره می خوانید:

- ۴ نگاهی به مواضع اپوزیسیون در قبال جایزه صلح نوبل
- ۶ آمریکا و مشکلات پس از جنگ در عراق
- ۸ زندان های ارتش آمریکا در پایگاه های نظامی
- ۱۰ گزارشی از تظاهرات مردم انگلستان بر علیه سفر جرج بوش
- ۱۲ شعر و طرح
- ۱۳ وضعیت غیرانسانی خدمات بهداشتی - درمانی آمریکا
- ۱۶ بولیوی: گوشه ای از سیاستهای امپریالیسم در آمریکای لاتین ..
- ۱۷ یک پرل هارپر جدید
- ۱۸ بابا ، چرا به عراق حمله کردیم؟
- ۲۰ ستون آزاد
- ۲۲ "ماهر آراز" : قربانی سیاستهای جنایتکارانه دولت آمریکا
- ۲۳ مشاهدات عینی از افغانستان
- ۲۶ از لابلای اخبار

۱۳ آبان یادآور شرکت گسترده دانش آموزان پرشور و مبارز در مبارزات خلق های ایران در سال ۱۳۵۷ است. در این روز ارتش امپریالیستی به فرمان شاه مزدور به روی هزاران دانش آموزی که برای دفاع از منافع برحق توده های ستمدیده ایران ، شجاعانه در مقابل بیدادگری های رژیم وابسته به امپریالیسم شاه ایستادگی می کردند ، آتش گشود و دهها نوجوان رزمنده را در خاک و خون غلطاند.

گرامی باد یاد شهدای قهرمان دانش آموز در ۱۳ آبان

آمریکا و جنجال

"آتمی" شدن جمهوری اسلامی!

می تواند تحولات بسیار عمیق و ارزنده ای را در ارتقاء سطح زندگی بشر به وجود آورد- همچون سایر رشته ها در انحصار خود گرفته و با به کار گیری آن به منظور تولید سلاحهای کشتار جمعی و مقاصد نظامی و جنگ طلبانه، جان میلیونها انسان را به خطر انداخته و از آن بمثابه اهرمی در جهت حفظ تفوق نظامی به منظور کسب منافع اقتصادی و استثمار و غارت و کشتار توده های تحت ستم استفاده کرده اند. تحت چنین مناسبات ظالمانه ای، هم اکنون معدودی از دول امپریالیست و مرتجع و در رأس آنها آمریکا، از بابت فروش و انتقال این سلاح ها در سطح بین المللی، یک تجارت خطرناک ولی پر سود را برای خویش سازمان داده اند و در همان حال وقیحانه، پز صلح طلبی و "مخالفت" با استفاده از سلاح های اتمی را هم گرفته اند. همین دولتها هستند که تکنولوژی اتمی را به دلخواه خویش در بازار پر رونق سوداگری، به گونه ای مستقیم و غیر مستقیم در اختیار رژیمهای مزدور و ضد خلقی می گذارند و هر جا هم که مصالحشان ایجاب کند، از آن به

عنوان بهانه و یا ابزار سیاسی در جهت پیشبرد نقشه های غارتگرانه خویش استفاده می کنند. به عنوان نمونه در جریان لشکر کشی به عراق و اشغال این کشور که اساسا با بهانه در اختیار داشتن "سلاحهای کشتار جمعی" و قابلیتهای "اتمی" به اصطلاح تهدید کننده رژیم صدام صورت گرفت، رو شد که شرکتهای اروپایی و آمریکایی در طول سالها تأمین کنندگان اصلی مواد و قابلیت های لازم برای دسترسی به این سلاحها از سوی عراق بوده اند.

در رابطه با جمهوری اسلامی و فعالیتهای اتمی این رژیم نیز باید متوجه بود که اصولا با توجه به مجموعه مناسبات حاکم در سطح بین المللی، حکومت های وابسته و ضد خلقی نظیر جمهوری اسلامی هیچگاه بدون خواست و یا اطلاع و کمک دول امپریالیستی و مرتجع صاحب تکنولوژی اتمی، نمی توانند حتی کوچکترین گامی در راستای تبدیل شدن به یک قدرت هسته ای بردارند. در اثبات واقعیت فوق بد نیست اشاره کنیم که در چارچوب تضادهای فی مابین دولتهای

اینکه جمهوری اسلامی با امضای قرارداد فوق الذکر، رسماً پذیرفته که بازرسان سازمان انرژی اتمی، به طور نامحدود اجازه بازرسی و نظارت بر امر تأسیسات و فعالیت های اتمی جمهوری اسلامی را خواهند داشت. قبول بی چون و چرا و قبل از موعد تمامی شروط و قیود دولت امریکا و شرکاء توسط مقامات مزدور جمهوری اسلامی، آنهم در شرایطی که این رژیم با گرفتن پزهای ضد امپریالیستی هر روز عوامفریبانه شعارهای "مرگ بر امریکا" و "امریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند" سر می دهد شکست و رسوایی دیگری برای این حکومت محسوب می گردد و پوشالین بودن آن شعارها و ادعاها را در افکار عمومی به نمایش می گذارد. از سوی دیگر، امپریالیستها و در رأس آنها دولت امریکا با تحمیل شروط خود به جمهوری اسلامی از کانال سازمان انرژی اتمی، این گونه جلوه می دهند که گویا این اقدام را در راستای مقاصد صلح طلبانه و ممانعت از دستیابی رژیم های "یاغی" و "تروریست" به

"در رابطه با جمهوری اسلامی و فعالیتهای اتمی این رژیم نیز باید متوجه بود که اصولا با توجه به مجموعه مناسبات حاکم در سطح بین المللی، حکومت های وابسته و ضد خلقی نظیر جمهوری اسلامی هیچگاه بدون خواست و یا اطلاع و کمک دول امپریالیستی و مرتجع صاحب تکنولوژی اتمی، نمی توانند حتی کوچکترین گامی در راستای تبدیل شدن به یک قدرت هسته ای بردارند."

سلاح اتمی انجام داده اند. به رغم این ادعاها آنچه که در رابطه با جنجال دست یابی جمهوری اسلامی به سلاح اتمی و تبلیغات حول آن باید مورد توجه قرار گیرد، شناخت دلایل واقعی و سیاستها و منافع است که در ورای این کارزار قرار دارند.

تا آنجا که به مساله سلاحهای اتمی و دستیابی دولتها به تکنولوژی لازم برای تولید این سلاحهای مخوف باز می گردد باید تأکید کرد که مخالفت با سلاحهای اتمی و مخالفت با تولید و نگاهداری این سلاحها در طول چند دهه اخیر، یکی از خواستههای ثابت و دمکراتیک تمامی انسانهای آزادیخواه و صلح جوی جهان بوده است. از سوی دیگر اما تحت مناسبات ضد خلقی و استثمارگرانه نظام سرمایه داری، ما شاهدیم که سرمایه داران زالو صفت و امپریالیستهای جهانخوار تکنولوژی اتمی را - که استفاده علمی و صحیح از آن

سرانجام مقامات جمهوری اسلامی در تاریخ ۲۹ مهرماه، یعنی ۱۰ روز قبل از پایان ضرب العجل سازمان جهانی انرژی اتمی به ایران برای امضای پروتکل منع گسترش سلاحهای اتمی، تمامی شروط دیکته شده این سازمان را پذیرفته و رسماً اعلام کردند که پیمان فوق را امضا می کنند. به رغم تمامی گزافه گوئیهای پیشین مقامات جمهوری اسلامی در مورد "تسلیم" نشدن در مقابل "تعیین تکلیف" و "دخالتهای" "استکبار جهانی" در مسائل داخلی ایران، جمهوری اسلامی بلافاصله پس از مسافرت عجولانه وزرای خارجه فرانسه، آلمان و انگلیس به تهران، اعلام نمود که شروط سازمان جهانی انرژی اتمی را "بدون هیچ قید و شرطی" خواهد پذیرفت و از آن بالاتر "مقررات" آن را حتی قبل از تصویب توسط مجلس، به مورد "اجرا" خواهد گذارد. مقامات دولت بوش مکرراً اعلام کرده بودند که در صورت عدم امضای پروتکل توسط جمهوری اسلامی، این رژیم باید در انتظار برخورد های "سخت" آمریکا و متحدینش باشد. بدنبال این عقب نشینی آشکار، مقامات رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری

اسلامی که با توجه به "استراتژی" ضد خلقی جدید دولت آمریکا مبنی بر "جنگ بی پایان" و "مبارزه بر علیه تروریسم" و "دولتهای یاغی" و همچنین تحولات عراق، به شدت از احتمال دچار شدن به سرنوشت همپالگی خود یعنی صدام حسین مزدور در هراسند، به صحنه آمده و از زبان خامنه ای و خاتمی، تسلیم بی قید و شرط جمهوری اسلامی را "بهترین" تصمیم و تأمین کننده "مصالح" حکومت دانستند.

با امضای این پروتکل، جمهوری اسلامی رسماً متعهد شده که در ظرف ۲۴ ساعت پس از انقضای مهلت مقرر، تمام اطلاعات مربوط به منابع تهیه اورانیوم غنی شده را در اختیار سازمان جهانی انرژی اتمی قرار دهد. همچنین مطابق این تعهدنامه، جمهوری اسلامی امر غنی سازی اورانیوم را موقتاً متوقف خواهد کرد و نهایتاً

خویش در برخورد با جمهوری اسلامی و احتمال رجوع این پرونده به شورای امنیت تصمیم گیری کنند. اهمیت این تحول در آن است که بدانیم از هم اکنون محافل قدرتمندی در هیات حاکمه امریکا که هوادار پیشبرد سریع و یک تنه "استراتژی جنگ بی پایان" در دولت بوش هستند، بدون توجه به اقدام جمهوری اسلامی در امضای پروتکل اخیر و با اتکاء به کارنامه فعالیت‌های این رژیم مشغول برداشتن گام‌هایی به منظور تصویب طرح "تحریم" ایران در کنگره می‌باشند.

تدارک برای طرح تحریم اقتصادی ایران - با یا بدون سازمان ملل - که معنای آن مانند عراق در عمل تحریم سرمایه‌گذاری در بازار غنی نفت و گاز ایران است ، بدان معنی می‌باشد که در درجه اول ژاپن و چین و کشورهای اروپایی به ویژه فرانسه باید از تمامی قراردادهای نفتی بادآورده سالهای اخیر خود در ایران که حجم آن به میلیاردها

دلار سرمی زند، نظیر مورد عراق چشم ببوشند. مشخص است که در صورت پیشبرد چنین سیاستی در طولانی مدت دست امپریالیسم امریکا برای اعمال کنترل انحصاری بر این بازار باز خواهد بود. در همین رابطه باید تأکید کرد که دولت امریکا به موازات تبلیغ برعلیه خطر "اتمی" شدن جمهوری اسلامی در ماههای اخیر، رسماً به دولتهای فرانسه و ژاپن اخطار کرده که به دلیل فعالیت‌های "تروریستی" و "اتمی" جمهوری اسلامی باید از قراردادهای نفتی خویش با این حکومت که حجم آن سر به میلیاردها دلار می‌زند و صدور نفت ارزان را در طولانی مدت به این کشورها تضمین می‌کند چشم پوشی کنند. بدون شک چگونگی موقعیت جمهوری اسلامی در چنین روندی نه در دست خود رژیم بلکه قبل از هر چیز وابسته به چگونگی تحول سیاست‌های امپریالیستی، به ویژه در کشاکش قدرت بین امپریالیسم امریکا و با سایر رقبا برای کنترل بازارهای موجود است. اما آنچه مشخص است عبارت از این حقیقت می‌باشد که امضای بی قید و شرط پروتکل منع گسترش سلاح‌ها اتمی از سوی مقامات حکومت، پایان ماجرای "اتمی" شدن جمهوری اسلامی نخواهد بود.

بلامنازع و رهبری امریکا برجهان ، با گسترش حوزه نفوذ اقتصادی این ابرقدرت و اعطای بازارهای جدیدی به آن موافقت کنند. امری که موجب از دست دادن بخشی از بازارهای خود این امپریالیستها خواهد شد. بر این اساس امریکا در تلاش برای تنظیم یک رابطه جدید با سایر رقبای امپریالیست خویش در سطح بین‌المللی می‌باشد و در مقابل امپریالیست‌های دیگر نیز می‌کوشند به هر وسیله شده امتیازهای تاکتونی خود را حفظ نمایند. این روندی است که پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و با لشکرکشی امریکا به منطقه و اشغال افغانستان و سپس عراق آشکار شده و به طرز چشم‌گیری شدت یافته است. در هر یک از این حرکتها ما شاهدیم که امریکا به رغم

"سیاست فوق بر آن است که پس از فروپاشی شوروی ، امریکا با توجه به تفوق نظامی خویش قدرت مطلقه و بدون رقیب در دنیا است و از این رو رقبای امپریالیست وی باید ضمن به رسمیت شناختن موقعیت بلامنازع و رهبری امریکا برجهان ، با گسترش حوزه نفوذ اقتصادی این ابرقدرت و اعطای بازارهای جدیدی به آن موافقت کنند. امری که موجب از دست دادن بخشی از بازارهای خود این امپریالیستها خواهد شد. بر این اساس امریکا در تلاش برای تنظیم یک رابطه جدید با سایر رقبای امپریالیست خویش در سطح بین‌المللی می‌باشد و در مقابل امپریالیست‌های دیگر نیز می‌کوشند به هر وسیله شده امتیازهای تاکتونی خود را حفظ نمایند."

تمامی مخالفت‌های صریح سایر امپریالیستها با سیاست تغییر رژیم‌های وابسته پیشین و یا اختلاف در چگونگی آن ، در جهت اعمال سلطه مطلق خویش گام برداشته و در نتیجه کوشیده تا با ایجاد تغییرات سیاسی لازم علاوه بر حفظ بازارهای سابق در این منطقه، حوزه نفوذ اقتصادی و گستره بازارهای رقبای خود در این کشورها را یا به حداقل رسانده و یا مانند نمونه عراق این بازارها را که به ویژه از زاویه سوخت و انرژی اهمیت استراتژیک دارند به طور مطلق در حیطه خویش بگیرند.

اعمال فشار به رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به بهانه تلاش برای "اتمی شدن" از سوی دولت بوش را باید در چارچوب این نیاز حیاتی امپریالیسم آمریکا بررسی نمود. نکته ای که در این جا باید متذکر شد عبارت از این است که تسلیم بی قید و شرط و فضاحت بار جمهوری اسلامی در مقابل خواست‌های سازمان انرژی اتمی به مفهوم بسته شدن پرونده مربوط به "اتمی" شدن جمهوری اسلامی نیست. اکنون پس از امضای پروتکل توسط جمهوری اسلامی قرار بر این است که گردانندگان این سازمان و در رأس آنها امریکا و به همراه سایر شرکاء ، گزارش رئیس این سازمان در مورد تاسیسات اتمی، حد پیشرفت و قابلیت اتمی جمهوری اسلامی را در نشست‌های آتی خود در ماه نوامبر بررسی کرده و سپس در مورد چگونگی گام بعدی

امریکا و روسیه در مورد معامله با ایران، در حالیکه دولت امریکا در رابطه با تداوم همکاری هسته ای آشکار دولت روسیه با ایران ابراز نگرانی و مخالفت می‌نمود و حتی تهدید به تحریم شرکت‌های روسی نمود، دولت روسیه دست به یک افشاگری زده و اعلام کرد که مدارکی در اختیار دارد که نشانگر آنند که کمپانی‌های امریکایی و اروپایی با اطلاع خود دولت امریکا برخی مواد لازم و قابلیت تولید سلاح‌های اتمی را در اختیار جمهوری اسلامی قرار داده‌اند. در همین رابطه ولادیمیر پوتین تهدید نمود که در صورت تداوم فشار دیپلماتیک و تبلیغاتی دولت امریکا به روسیه برای قطع همکاری‌های هسته ای با جمهوری اسلامی و ساخت رآکتورهای اتمی

برای این رژیم، نام این کمپانی‌های فروشنده را در "انحصار" خود نگاه نخواهد داشت. این اشاره مدرک کوچکی است که به نوبه خود نه تنها پرده از نقش امریکا در کمک به

جمهوری اسلامی برای دستیابی به سلاح‌های اتمی برمی‌دارد، بلکه ثابت می‌کند که اکنون نیز امریکا از تبلیغات خویش برعلیه دستیابی جمهوری اسلامی به تکنولوژی سلاح‌های اتمی در حقیقت اهداف دیگری را دنبال می‌کند.

حقیقت این است که جنجال مربوط به دست‌یابی جمهوری اسلامی به تکنولوژی تولید سلاح هسته ای و متعاقب آن تحمیل بی چون و چرای نظارت سازمان جهانی انرژی اتمی به مثابه عامل و مجری سیاست‌های قدرتهای امپریالیستی بر فعالیتهای هسته ای جمهوری اسلامی را باید در چارچوب سیاست‌های جهان‌خوارانه امپریالیستها بررسی کرد. تحولات اخیر انعکاس اعمال فشار از سوی محافل قدرتمندی در درون هیات حاکمه امریکاست که در چارچوب سیاست "استراتژی نوین دفاعی" امریکا برای یک قرن آینده و با اتکاء به تفوق نظامی این قدرت نسبت به دیگر قدرتهای جهانی در سطح بین‌المللی ، خواستار اعمال سلطه مطلق و انحصاری امریکا بر بازارهای موجود در کشورهای تحت سلطه به ویژه در مناطق تمرکز انرژی یعنی خاورمیانه هستند. سیاست فوق بر آن است که پس از فروپاشی شوروی ، امریکا با توجه به تفوق نظامی خویش قدرت مطلقه و بدون رقیب در دنیا است و از این رو رقبای امپریالیست وی باید ضمن به رسمیت شناختن موقعیت

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش!

نگاهی به مواضع اپوزیسیون در قبال جایزه صلح نوبل

پولاد

نیز باید پاسخگوی همسویی شان با نیروهای امپریالیستی تصمیم گیرنده در کمیته صلح نوبل و همچنین به اصطلاح "اصلاح طلبان" جمهوری اسلامی باشند که با شنیدن تصمیم کمیته صلح نوبل، با صدور اطلاعیه هایی به استقبال آن برخاستند. حتی بیشتر از این، اگر درستی این اسلوب و روش کار را بپذیریم آنگاه همسویی نیروهای تهنیت گو با بوش و کارتر که هر دو جزء استقبال کنندگان از این تصمیم بودند را چگونه می توان پاسخ داد؟ برآستی آنها شرمندگی این موضوع را چگونه توضیح می دهند؟

واقعیت آن است که در زندگی واقعی و در سیاست با نشان دادن برخی تشابهات ظاهری نمی توان ماهیت واقعی مواضع نیروهای سیاسی را بازشناخت. در سیاست همواره ممکن است بین مواضع یک نیروی انقلابی با فلان نیروی مرتجع تشابهاتی به وجود آید. در این موارد آنچه اهمیت دارد درک دلایل و استدلال های هر نیرو و اهداف و جهت گیری های آنها می باشد. تاریخ از مواردی که در آن گاه مواضع نیروهای انقلابی با مرتجع ترین نیروهای اجتماعی ظاهری متشابه پیدا نموده است سرشار است. آیا کسانی که از سرنگونی جمهوری اسلامی دفاع می کنند می توانند تشابه این موضع با موضع نیروی مرتجعی چون سلطنت طلبان را انکار نمایند؟ می دانیم که با استقرار رژیم جمهوری اسلامی، سلطنت طلبان خواهان سرنگونی آن شدند و این موضع حداقل به وسیله بخش هایی از این طیف هنوز هم دنبال می شود. در حالی که نفس تشابه درخواست سرنگونی جمهوری اسلامی در صفوف اپوزیسیون، مرزهای فی مابین طیف ناهمگون اپوزیسیون سرنگونی طلب رژیم را لاپوشانی نکرده و خدشه ای به موضع انقلابی در این مورد وارد نمی کند. همین طور است در مورد مثال مخالفت آمریکا با صدام که هیچ ربطی به مخالفت توده های ستمدیده عراق و نیروهای آزادی خواه جهان با این دیکتاتور سفاک نداشته و نمی توانست داشته باشد. واضح است که تمسک به موضوع همسویی نمی تواند کمکی به این افراد که کاری به واقعیات نداشته و تنها در فکر پیشبرد بحث نادرست خود می باشند، بکند.

تلاش دیگر برای تخطئه نظر اتخاذکنندگان موضع

انقلابی در قبال اهدای جایزه صلح نوبل به شیرین

پس از ابراز شادی و تبریک و تهنیت بخشی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی در خارج از کشور به خاطر اهدای جایزه صلح نوبل به شیرین عبادی، اکنون برخی از این افراد و نیروها در صدد تخطئه نظر کسانی برآمده اند که از همان آغاز مطرح می کردند که جایزه صلح نوبل دارای بار سیاسی بوده و تلاشی است در جهت اشاعه یکسری توهمات و به ویژه اشاعه توهم اطلاع پذیری جمهوری اسلامی در جامعه ایران. متأسفانه افراد و نیروهای فوق الذکر به جای درک ماهیت واقعی آنچه اتفاق افتاده و پی بردن به پیام واقعی نهفته در اقدام کمیته صلح نوبل که از دور جدیدی از فریبکاری جهت تحکیم سلطه جمهوری اسلامی سخن خبر می دهد، جهت توجیه موضع نادرست و غیرقابل دفاع خود، دست به داستان سرایی و سر هم بندی یکسری استدلال های بی پایه و نادرست زده اند. در این زمینه آن ها به چند ادعای بی اساس متوسل شده اند. از جمله ادعا کرده اند که موضع گیری نیروهای انقلابی بر علیه اقدام کمیته صلح نوبل با جناح "تمامیت خواه" یا "محافظه کار" جمهوری اسلامی که از ابتدا روی خوشی نسبت به جایزه اهدایی نشان نداد، همسو می باشد.^۱ برخی از آن ها هم مخالفین نظر خود را متهم به پیروی از تئوری توطئه نموده و نوشتند که گویا مخالفان این جایزه در اپوزیسیون "آن را عموماً "توطئه" دانستند"^۲. در این میان کسانی نیز سطح نازل درک و موضع خود را با نسبت دادن این اتهام به مخالفین خود نشان دادند که گویا آن ها "هویت خود را در انکار همه چیز و نفی هرگونه تلاش" غیر از خودشان می پندارند و در کار این تهمت زنی تا آنجا پیش رفتند که مطرح نمودند برخی از مخالفین از این ناراحتند که "چرا این جایزه به آنها تعلق نگرفته است"^۳.

با توجه به این ادعاها و تهمت ها به نظر می رسد که بررسی استدلال های هوراکشان و شادباش گویان رویداد یاد شده که برعلیه تحلیل و موضع انقلابی در این رابطه عملاً در ارکستر واحدی در حال اجرای نقش می باشند و در این بستر نگاهی دوباره به پیام نهفته در اقدام کمیته صلح نوبل ضروری می باشد.

از همین آخرین استدلال!! که البته بی ربط ترین شان نیز می باشد شروع می کنیم. یعنی از ادعای آنها می که مطرح می کنند کسانی به این دلیل که جایزه صلح نوبل به خود آنها داده نشده با اقدام کمیته صلح نوبل به مخالفت برخاسته اند. چنین استدلالی البته سطح بسیار نازل افراد و جریاناتی را می رساند که به جای پرداختن به دلایل واقعی مخالفین خود مسایل را به مجاری شخصی کشانده و به این وسیله می کوشند تا مسئله اصلی را کمرنگ و لاپوشانی نمایند. اما از این امر که بگذریم به واقع مدعیان چنان ادعایی به این وسیله نشان می دهند که برای خود آنها نفس این جایزه یک ارزش است در حالی که حداقل برای کمونیست ها و نیروهای انقلابی با توجه به ماهیت نیروهای تصمیم گیرنده در کمیته صلح نوبل و با توجه به اسامی افراد معلوم الحال بسیاری که این جایزه به آنها تعلق گرفته (همچون کیسینجر، کارتر، شیمون پرز، انور سادات، گورباچف، لخ والسا و ...) چنین جایزه ای نه تنها یک ارزش تلقی نمی شود بلکه برعکس ضدارزش می باشد. بنابر این، این ادعا که چون آنها جایزه را خود نگرفته اند، ناراحتند در رابطه با نیروهای انقلابی کاملاً نادرست و فاقد هرگونه موضوعیتی می باشد.

استدلال دیگری که در رد مواضع انقلابی در مورد اهدای جایزه صلح نوبل به شیرین عبادی مطرح گردیده این است که موضع آنها با "محافظه کاران"، "تمامیت خواهان" و با جناح "تندرو" جمهوری اسلامی همسو می باشد. در پاسخ به چنین افرادی که با چماق تکفیر "همسویی" به جنگ مخالفین خود می روند باید گفت که آنها فراموش می کنند که اگر این مُتد برخوردار و این روش کار را بپذیریم آنگاه به طور طبیعی خود این افراد و نیروها

^۱ آرش کمانگر در تک برگی راه کارگر شماره ۱۷۶ می نویسد: "برخلاف تعدادی از گروه های فرقه گرا که در اعلامیه های خود همسو با تمامیت خواهان رژیم، از این مسئله غمگین و خشمگین شدند، صمیمانه به مردم ایران و خود خانم شیرین عبادی تبریک می گوئیم".

^۲ مهدی سامع - یادداشت سیاسی نبرد خلق شماره ۲۲۰ اول آبان ۱۳۸۲.

^۳ بهرام رحمانی - پیامدهای جایزه صلح نوبل، به خانم شیرین عبادی (۲) ۲۶ اکتبر ۲۰۰۳.

عبادی منتسب کردن آنها به پیروی از تئوری "توطئه" است. اکنون سالهاست که رسم نامبارکی در صفوف اپوزیسیون رژیم جمهوری اسلامی باب گشته که هر کس در مقابل استدلال های مخالفین خود کم می آورد به جای تلاش در جهت درک دلایل ناتوانی خود، فوری آنها را به طرفداری از تئوری توطئه متهم می کند. این به اصطلاح مخالفین تئوری توطئه کار را به آنجا رسانده اند که گاه منکر هر گونه "توطئه" ای از سوی دشمن می گردند و هر کجا دسیسه ها و توطئه های واقعی نیروهای ضدانقلابی بر علیه کارگران و خلق های ستمدیده افشاء می گردد رو ترش کرده و به جای پذیرش واقعیت، خود آن افشاگری را به نوعی "توطئه" می خوانند.

اما تئوری توطئه چیست که حال مستمسکی جهت لاپوشانی توطئه های ارتجاعی بر علیه توده های رنج دیده مردم گشته است. به نظر می رسد تئوری توطئه را باید آن تئوری ای دانست که بدون توجه به قانون مندی های حاکم بر حرکت پدیده های اجتماعی و نقش قطعی عوامل درونی در حرکت پدیده ها، دلیل وجود هر اتفاق ساده ای را ناشی از دستان پنهانی تصور می کند که از خارج پدیده به هدایت آن مشغول است. به عبارت دیگر تفکر نهفته در پشت "تئوری توطئه" به جای شناخت عینی از نیروهای اجتماعی موجود در صحنه اجتماع و به جای تکیه بر قانون مندی های حاکم بر مبارزه طبقاتی و درک نقش تعیین کننده عوامل داخلی، عوامل خارجی را سبب اصلی رویدادها و حرکت های اجتماعی معرفی می کند.^۴

حال بیابید با توجه به تعریف فوق، از کسانی که ضمن پافشاری روی مواضع نادرست خود در رابطه با مسئله اخیر، دیگران را متهم به پیروی از "تئوری توطئه" می کنند سوالاتی را مطرح کنیم. آیا شما که بدون توجه به شرایط ایران و جهان و پیام منتشر شده کمیته صلح نوبل به این موضوع برخورد می کنید خواهی نخواهی این طور جلوه نمی دهید که گویا کمیته صلح نوبل یکباره خواب نما شده و از تطابق حقوق بشر با اسلام سخن می گوید؟ آیا در شرایطی که توده های مردم ایران بارها و بارها نفرت و انزجار خود از رژیم جمهوری اسلامی را در خیابان ها فریاد زده و خواهان سرنگونی این رژیم می باشند و در حالی که بخشی از طبقه حاکمه هنوز سعی دارد با ایجاد توهم اصلاح پذیری این رژیم، وضع موجود را حفظ کند، این یک امر اتفاقی است که یکباره ایده اصلاح پذیری جمهوری اسلامی از طرف کمیته صلح نوبل به مردم ایران و جهان اعلام می شود؟ آیا این اتفاقی است که یکباره مذموم بودن انقلاب در ایران و "جهان اسلام" از طریق کمیته صلح نوبل مورد تبلیغ قرار می گیرد؟ درست در شرایطی که دیکتاتوری های حاکم در کشور های مختلف آسیا و و افریقا تحت لفافه ایدئولوژیکی که ملاحظه می شود در این جا موضوع دست های پنهان توطئه گر برای پیشبرد خطوط سیاسی خاصی مطرح نیست بلکه درست با تکیه بر زمینه های اجتماعی موجود از اهداف کمیته صلح نوبل صحبت می شود. اتفاقا اگر در بررسی رویداد اخیر بخواهیم ذهنی گرای و سوبژکتیویسم را تشخیص دهیم باید به موضع هوراکشان و شادباش گویان این واقعه مراجعه نمائیم که بدون توجه به واقعیت های عینی در رابطه با اقدام اخیر، در حالیکه عرق ملی شان هم گل کرده بود، آن چه که نمی بایست بگویند گفتند و همچون کبک سرشان را زیر برف کرده و خیال کردند که کسی آنها را نمی بیند.

تئوری توطئه به دلیل غیرعلمی بودن اش همان طور که تعریف شد البته تئوری نادرستی است ولی نادرست تر از آن تلاشی است که زیر پوشش این تئوری می خواهد هر توطئه امپریالیستی و ارتجاعی را لاپوشانی کرده و اساسا بر روی توطئه های روزمره قدرت های امپریالیستی و وابسته به امپریالیسم بر علیه خلق های ستمدیده پرده بکشد.

حال بیابید با توجه به تعریف فوق، از کسانی که ضمن پافشاری روی مواضع نادرست خود در رابطه با مسئله اخیر، دیگران را متهم به پیروی از "تئوری توطئه" می کنند سوالاتی را مطرح کنیم. آیا شما که بدون توجه به شرایط ایران و جهان و پیام منتشر شده کمیته صلح نوبل به این موضوع برخورد می کنید خواهی نخواهی این طور جلوه نمی دهید که گویا کمیته صلح نوبل یکباره خواب نما شده و از تطابق حقوق بشر با اسلام سخن می گوید؟ آیا در شرایطی که توده های مردم ایران بارها و بارها نفرت و انزجار خود از رژیم جمهوری اسلامی را در خیابان ها فریاد زده و خواهان سرنگونی این رژیم می باشند و در حالی که بخشی از طبقه حاکمه هنوز سعی دارد با ایجاد توهم اصلاح پذیری این رژیم، وضع موجود را حفظ کند، این یک امر اتفاقی است که یکباره ایده اصلاح پذیری جمهوری اسلامی از طرف کمیته صلح نوبل به مردم ایران و جهان اعلام می شود؟ آیا این اتفاقی است که یکباره مذموم بودن انقلاب در ایران و "جهان اسلام" از طریق کمیته صلح نوبل مورد تبلیغ قرار می گیرد؟ درست در شرایطی که دیکتاتوری های حاکم در کشور های مختلف آسیا و و افریقا تحت لفافه ایدئولوژیکی

حال بیابید با توجه به تعریف فوق، از کسانی که ضمن پافشاری روی مواضع نادرست خود در رابطه با مسئله اخیر، دیگران را متهم به پیروی از "تئوری توطئه" می کنند سوالاتی را مطرح کنیم. آیا شما که بدون توجه به شرایط ایران و جهان و پیام منتشر شده کمیته صلح نوبل به این موضوع برخورد می کنید خواهی نخواهی این طور جلوه نمی دهید که گویا کمیته صلح نوبل یکباره خواب نما شده و از تطابق حقوق بشر با اسلام سخن می گوید؟ آیا در شرایطی که توده های مردم ایران بارها و بارها نفرت و انزجار خود از رژیم جمهوری اسلامی را در خیابان ها فریاد زده و خواهان سرنگونی این رژیم می باشند و در حالی که بخشی از طبقه حاکمه هنوز سعی دارد با ایجاد توهم اصلاح پذیری این رژیم، وضع موجود را حفظ کند، این یک امر اتفاقی است که یکباره ایده اصلاح پذیری جمهوری اسلامی از طرف کمیته صلح نوبل به مردم ایران و جهان اعلام می شود؟ آیا این اتفاقی است که یکباره مذموم بودن انقلاب در ایران و "جهان اسلام" از طریق کمیته صلح نوبل مورد تبلیغ قرار می گیرد؟ درست در شرایطی که دیکتاتوری های حاکم در کشور های مختلف آسیا و و افریقا تحت لفافه ایدئولوژیکی

حال بیابید با توجه به تعریف فوق، از کسانی که ضمن پافشاری روی مواضع نادرست خود در رابطه با مسئله اخیر، دیگران را متهم به پیروی از "تئوری توطئه" می کنند سوالاتی را مطرح کنیم. آیا شما که بدون توجه به شرایط ایران و جهان و پیام منتشر شده کمیته صلح نوبل به این موضوع برخورد می کنید خواهی نخواهی این طور جلوه نمی دهید که گویا کمیته صلح نوبل یکباره خواب نما شده و از تطابق حقوق بشر با اسلام سخن می گوید؟ آیا در شرایطی که توده های مردم ایران بارها و بارها نفرت و انزجار خود از رژیم جمهوری اسلامی را در خیابان ها فریاد زده و خواهان سرنگونی این رژیم می باشند و در حالی که بخشی از طبقه حاکمه هنوز سعی دارد با ایجاد توهم اصلاح پذیری این رژیم، وضع موجود را حفظ کند، این یک امر اتفاقی است که یکباره ایده اصلاح پذیری جمهوری اسلامی از طرف کمیته صلح نوبل به مردم ایران و جهان اعلام می شود؟ آیا این اتفاقی است که یکباره مذموم بودن انقلاب در ایران و "جهان اسلام" از طریق کمیته صلح نوبل مورد تبلیغ قرار می گیرد؟ درست در شرایطی که دیکتاتوری های حاکم در کشور های مختلف آسیا و و افریقا تحت لفافه ایدئولوژیکی

^۴ شخصیت "دایی جان ناپلئون" (قهرمان رمانی به همین نام اثر ایرج پزشکزاد) را می توان به عنوان یک نمونه از کسی که پیرو "تئوری توطئه" می باشد نام برد. او هر اتفاق ساده در زندگی خود را به دسیسه های دولت انگلیس ربط می داد و چنان اسیر اوهام و توهمات خودساخته بود که سایه دولت انگلیس را در هر اتفاق و مشاجره خانوادگی نیز مشاهده می کرد. روشن است که تفکر او ربطی به واقعیات زنده زندگی نداشت. گر چه با توجه به آنچه که گفته شد تئوری توطئه تئوری نادرستی است که با واقعیات عینی انطباق ندارد و حاصل سوبژکتیویسم مفرط می باشد (و به واقع پایبندی به چنین تئوری تلاشی است جهت جایگزین کردن ذهنیات خودساخته به جای واقعیات عینی) اما از آنجا که مترجمین و اپورتونیست ها به بهانه این تئوری و با دستاویز این تفکر به تخطئه یکسری از واقعیات عینی می پردازند لازم است همین جا در رابطه با مثال فوق الذکر تذکر دهیم که اسیر اوهام بودن "دایی جان ناپلئون" البته ذره ای در این واقعیت که برای دورانی طولانی امپریالیسم انگلیس، امپریالیسم مسلط در ایران بوده و در اثر توطئه های این قدرت امپریالیستی بود که رضاخان میرنچ به پادشاهی رسید و یک دیکتاتوری سیاه ۲۰ ساله را بر ایران اعمال نمود نمی دهد. مخالفین تئوری توطئه نمی توانند با تکیه بر ذهنی بودن نظرات "دایی جان ناپلئون" به لاپوشانی چنین واقعیت عینی و تاریخی مبادرت نمایند. ضرورت توضیح این موضوع از آنجاست که برخی با استناد به نمونه "دایی جان ناپلئون" هر کجا نام انگلیس و آمریکا و یا کلمه "امپریالیسم" به میان می آید فوراً به فکر تئوری توطئه می افتند. مثل اینکه امپریالیسم اساسا در صحنه مناسبات اقتصادی اجتماعی جهان کنونی و بالطبع در جامعه ما واقعیت وجودی نداشته و ندارد؟ و یا این که در یک قرن گذشته امپریالیسم جهت چپاول و غارت کشورهای تحت سلطه به هیچ دسیسه و توطئه ای متوسل نگشته است و همه این کودتاها، اشغال ها، ترورها و دسیسه ها و دخالت های امپریالیستی خواب و خیالی بیش نبوده است. و انگار تجربه چند صد سال سلطه سرمایه داری به عینه نشان نداده است که این نظام اساسا امورات اش بدون توطئه و دسیسه های جنایتکارانه بر علیه طبقه کارگر و خلق های ستمدیده پیش نمی رود. و مثل این که از انقلاب مشروطه به این سو تاکنون ما شاهد توطئه های گوناگون امپریالیستی بر علیه منافع مردم خود نبوده ایم؟ کسانی که افشاگران توطئه های امپریالیستی را به طرفداری از تئوری توطئه متهم می کنند تنها نشان می دهند که خود در کجا ایستاده اند! آن هم در شرایطی که تحلیل عینی مناسبات اجتماعی در کشور ما نشان می دهد که "مساله سلطه امپریالیسم را باید به طور ارگانیک و به مثابه زمینه هرگونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت و نه همچون یک عامل خارجی که به هر حال نقشی دارد". (مسعود احمد زاده، "مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک"، قطع جیبی، صفحه ۵۵).

آمریکا و مشکلات پس از جنگ در عراق

نادر ثانی

صدور نفت این کشور صورت گرفته است، باعث شده اند که بخش بزرگی از درآمد عراق و در نتیجه ثروتی که می رفت به غصب درآید، وجود خارجی نیافته است. بدون شک در خواست دولت بوش از کنگره برای اختصاص ۸۷ میلیارد دلار بودجه بیشتر برای نگهداری ۱۵۰۰۰۰ سرباز آمریکائی در عراق مشکلات اقتصادی بیشتری را متوجه اقتصاد بحرانی این کشور خواهد نمود. جالب اینجاست که حتی این تعداد سرباز و نیروی نظامی، برآورنده نیازهای نظامی موجود در عراق نمی باشد!

مشکلاتی که گریبان ایالات متحده آمریکا را در رابطه با هجوم نظامی این کشور به عراق گرفته اند هر روز بیش از روز پیش نمایان می گردند. در این نوشته تلاش خواهیم کرد تا هرچند به شکلی فشرده این مشکلات را در چند گروه زیر مورد بررسی قرار دهیم:

۱- مشکلات اقتصادی:

هجوم نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا و متحدان نظامی آن هزینه ای بیش از حد قابل قبول برای کشوری که اقتصاد آن با بحران عظیمی روبروست، در بر داشته است. کشوری که توازن تجاری آن به شدت منفی است، نظامی که فشار بزرگترین کمبود بودجه جهانی را بر کرده دارد، کشوری که هزینه ها و تعهد های نظامی آن حتی تا قبل از این حمله کمر شکن بود. تا به حال بیش از ۱۰۰۰ میلیارد دلار برای جنگی نابرابر هزینه کرده است! ایالات متحده آمریکا و همپالگی های آن اعلام کرده اند که تمامی هزینه بازسازی عراق را از درآمد نفتی آن جبران خواهند کرد. همچنین گفته می شود سود ناشی از چپاول ثروتهای توده های عراقی پس از گذشت تنها چند سال مجموع این هزینه ها را برآورده خواهد کرد. با این وجود این مخارج با توجه به مشکلات اقتصادی ایالات متحده آمریکا فشار زیادی را به اقتصاد بحرانی این کشور وارد کرده است. یکی از مشکلات بزرگی که گریبانگیر ایالات متحد آمریکا شده است، آن است که برخلاف انتظار، تولید و صدور نفت پس از گذشت بیش از ۶ ماه تسلط نیروهای این کشور بر عراق به جریان عادی بازنگشته است. عوامل بسیاری، از جمله اختلالاتی که به وسیله نیروهای مخالف اشغال عراق در سلسله مراتب استخراج و

۲- مشکلات نظامی:

در اوایل ماه مه ۲۰۰۳، جورج بوش رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا در سخنانی "ظفرنمون" اعلام داشت که جنگ با عراق به پایان خود رسیده و نیروهای عراقی با شکست کامل در تمامی جبهه ها مواجه شده اند. بیش از ۶ ماه از آن زمان می گذرد و هر روز خبر تازه ای از حمله به نیروهای تجاوزگر و مجروح شدن و کشته شدن افرادی از این نیروها و وابستگان عراقی آنها می رسد. تعداد کشته شدگان نیروهای متجاوز در خلال زمان پس از "پایان" جنگ، بیشتر از تعداد کشته شدگان آنان در خلال جنگ بوده و از "موفقیت های نظامی" سرشاری که انتظار می رفت در این جنگ نصیب نیروهای متجاوز گردد، خبری نیست. هنوز بیش از ۱۵۰ هزار آمریکایی و هزاران تن از نیروهای نظامی انگلستان و دیگر هم پیمانان این دو کشور نتوانسته اند با استفاده از امکانات وسیع خود مقاومت در عراق را به زانو درآورند. هر روز خبرگزاریها به طور متوسط خبر از مجروح شدن و یا کشته شدن ۱۰ تن از نیروهای مهاجم می دهند. آنهم در شرایطی که به خوبی می دانیم که با توجه به سیاست اعمال سانسور بر اخبار و گزارشات ارسالی از عراق این آمار تمام حقیقت را بیان نمی کنند. بنا به گزارش روزنامه "واشنگتن پست

Washington Post در روز ۲ سپتامبر، پنتاگون در گزارشات خود تنها خبر از عملیاتی می دهد که نیروهای آمریکایی در خلال آن کشته شده باشند و خبری از دیگر درگیریها نمی دهد! مدتی است آنچه که آن را نمی توان چیزی جز جنگ چریکی در عراق نام نهاد، در جریان است. در واقع هنوز هیچیک از مناطق عراق در تسلط کامل نیروهای تجاوزگر نمی باشد. عملیات گوناگون، از جمله یورش به نیروهای مهاجم، انفجار بمب و انفجار مین های کنترل شده از راه دور، هر روز به اجرا در می آیند. واشنگتن پست در گزارش یاد شده خود می نویسد: "هر غروب هواپیماهای بزرگ ترابری از تیپ "سی-۱۷" با مجروحانی که حامل آنان هستند در قرارگاه هوایی "آدریو Andrew" در بیرون واشنگتن، بر زمین می نشینند. از آغاز جنگ تا به امروز بیش از ۶۰۰۰ نفر از افرادی که در استخدام نیروهای نظامی هستند برای گرفتن خدمات پزشکی به آمریکا بازگشت داده شده اند. از این عده ۱۱۲۴ نفر در نبردهای جاری و ۳۰۱ نفر در اثر تصادفات گوناگون زخمی شده اند. گذشته از این هزاران تن دچار اختلالات روانی و روحی شده اند."

۳- مشکلات تبلیغاتی:

یکی از مشکلات مهم ایالات متحده آمریکا و همپالگیهای آن در این روزها در رابطه با اشغال عراق مشکل تبلیغاتی است. آمریکا و هم پیمانان آن که با استفاده از امکانات وسیع و رسانه های تحت کنترل از نظر تبلیغاتی خود نخستین فاز تبلیغاتی را "برده" بودند، امروز تحت فشار شدید افکار عمومی قرار گرفته و با مشکلات بزرگی روبرو شده اند. آمریکا و هم پیمانان آن برای آماده ساختن هجوم خود به عراق مدتها بود با استفاده از رسانه های عمومی خود تبلیغات عوام فریبانه شان را زیر نام "حقایق بدون تردید" به خورد توده ها دادند و حمله به عراق را با دلائلی نظیر "انبارهای اسلحه عراق پر از سلاح های شیمیایی و بیولوژیکی است"، "عراق از نیجریه اورانیم تهیه کرده و در کار تهیه سلاح های اتمی است"، "صدام حسین دستور تهیه سلاح های مرگبارتری را صادر کرده

است"، "دولت عراق و صدام حسین در رابطه با حملات ۱۱ سپتامبر به ایالات آمریکا بوده اند"، "اسلحه های مرگبار عراق بخش بزرگی از جهان و از جمله اسرائیل، انگلستان و ایالات متحده آمریکا را تهدید می کنند" توجیه نمودند. اکنون ۶ ماه از آن زمان می گذرد و ایالات متحده آمریکا و هم پیمانانش با وجود تجسس بسیار در عراق و صرف بیش از ۲ میلیارد و سیصد میلیون دلار (تنها برای پیدا کردن سلاح های مرگبار) نتوانسته اند ردی از این سلاح ها پیدا نمایند. به این ترتیب هر روز دروغهای شاخدار و بی شاخ ایالات متحده آمریکا نه تنها در این زمینه، بلکه در بسیاری از مواردی که توجیه تجاوز به عراق بوده اند افشا گشته و موجب بی آبرویی هر چه بیشتر دولت آمریکا و فشار افکار عمومی بر آنان گشته است.

روز ۲۷ فوریه ۲۰۰۲ جورج بوش اعلام داشت: "در عراق یک دیکتاتور اسلحه هایی ساخته و مخفی می کند که به او این امکان را می دهند تا هژمونی خود را در خاورمیانه اعمال نموده و دنیای متمدن را مورد تهدید خود قرار دهد. ما این اجازه را نمی دهیم". چندی بعد در روز ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۲ تونی بلر نخست وزیر انگلستان در گزارشی که تقدیم مجلس این کشور کرد گفت: "گروه تحقیقات در زمینه سلاح های مرگبار عراق" به این جمع بندی رسیده اند که عراق سلاح های شیمیایی و زیستی در اختیار دارد و صدام به تولید آنها ادامه داده و دارای نقشه فعال نظامی برای سلاح های شیمیایی و زیستی است و می تواند آنها را در خلال ۴۵ دقیقه به مرحله انجام درآورد". با این بهانه ها بود که سناریوی حمله به عراق ساخته و پرداخته شد. قدرتمندان آمریکایی و انگلیسی پس از حمله نیز از تب و تاب نیفتاده و هنوز داد از سلاح های مرگبار جمعی عراق می دادند. روز ۳۰ مارس ۲۰۰۳، دونالد رامزفلد، وزیر دفاع آمریکا در سخنانی اعلام کرد: "ما می دانیم این اسلحه ها در کجا هستند. آنها در تکریت و بغداد و همچنین در شرق، غرب، جنوب و شمال این شهرها مخفی شده اند". تونی بلر هم که گویی نمی خواست از اربابان آمریکایی خود عقب بماند در سخنانی در روز ۸ آوریل ۲۰۰۳

گفت: "ما می دانیم که دولت عراق دارای این اسلحه ها می باشد. ما می دانیم که زمانی که این دولت درهم بریزد، مردم عراق ما را به طرف مخفی گاه های این اسلحه ها هدایت خواهند نمود. پیدا کردن این اسلحه ها برای اشغالگران از زاویه توجیه دلائل تجاوز و اشغال عراق از اهمیت بسیار برخوردار بوده است و درست از این روست که در خلال ۶ ماه اخیر بیش از ۱۲۰۰ متخصص CIA با مأموریتی مشخص از جانب "سی آی ای" و با اختیار تحت رهبری "دیوید کی David Kay" داشتن امکانات تکنیکی و مالی لازم، تمامی عراق را مورد بازدید خود قرار داده اند تا مگر اثری از اسلحه های مرگبار جمعی عراق (سلاح های اتمی، شیمیایی و یا زیستی) بیابند. پس از گذشت این مدت "دیوید کی" در گزارشی که به کنگره آمریکا تقدیم نمود اعلام کرد که تلاشهای این گروه بی نتیجه بوده و کوچکترین اثری از این اسلحه ها به دست نیامده است و گویا ادعاهای دولت بعث عراق در رابطه با منهدم ساختن سلاح های مرگباری که این کشور در اختیار داشته، درست بوده است! در چارچوب همین رسوائی ها در انگلستان نیز "رابین کوک Robin Cook"، وزیر سابق امور خارجه انگلستان که در اعتراض به جنگ با عراق از مقام خود استعفا داد، در اواسط سپتامبر به طور رسمی اعلام نمود که تونی بلر با استفاده از گزارشات دستگاه اطلاعاتی انگلستان از مدت ها پیش می دانسته که آنچه دولت های آمریکا و انگلستان در خلال ماه ها در مورد سلاح های مرگبار جمعی در عراق بیان می داشتند، چیزی جز دروغهایی بی شرمانه نبوده است!

۴- مشکلات سیاسی:

مشکلات سیاسی آمریکا و همپالگیهای آن را می توان در دو میدان داخلی و بین المللی مورد بررسی قرار داد:

بلافاصله پس از آغاز حملات آمریکا و همپالگیهای آن به عراق، توده های آمریکا بخصوص به دلیل تبلیغات بسیار دولت و رسانه های این کشور در مورد محق بودن جنگ و برانگیخته شدن

احساسات ملی گرایانه خود، به شدت فراوان از "رئیس جمهور خود" و سیاستهای او دفاع می کردند. بیش از ۷۵ درصد معتقد بودند که صدام حسین و رژیم بعث عراق در حملات ۱۱ سپتامبر نقش داشته اند و بیش از ۹۰ درصد از سیاست آمریکا در مورد عراق حمایت می کردند. اما امروز اوضاع به گونه دیگری است. افشای دروغ های بوش و دستگاه حکومتی او، تداوم کشته شدن سربازان آمریکایی و عدم توان آنان به پایان بخشیدن به جنگی که دولت بوش به راه انداخته است، نفرت روز افزون توده های عراقی از اشغالگران آمریکایی و انگلیسی و مهمتر از همه، مخارج بسیاری که این جنگ به اقتصاد سرشار از مشکل آمریکا تحمیل کرده است، مردم آمریکا را واداشته تا در حمایت خود از سیاستمداران کشور تجدید نظر کنند، کار به آنجا رسیده که امروز اکثریت مردم آمریکا معتقدند که سیاست جاری این کشور در عراق نادرست می باشد. از زمان آغاز بحران عراق و اشغال این کشور هر روز بر دامنه اعتراضات مردمی بر علیه دولت بوش و ابعاد تظاهرات ضد جنگ در آمریکا اضافه می شود.

چنین امری برای بوش و دستگاه حکومتی او، بخصوص اکنون که آمریکا در آستانه اوج گرفتن مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری در سال آینده قرار دارد، از اهمیت بسیار برخوردار می باشد. این مشکلات درست به همین شکل اما در ابعادی دیگر گریبانگیر رهبران انگلستان و دیگر متحدان ایالات متحده آمریکا شده است.

در طول بحران عراق و اشغال این کشور تاکنون ما شاهدیم که چگونه تضاد بین جناح های مختلف هیأت حاکمه در ایالات متحده آمریکا و هم در انگلستان رشد کرده است. همچنین تضاد بین دولت های مسلط بر ایالات متحده آمریکا و انگلستان با برخی از دولتهای امپریالیستی (بخصوص فرانسه و آلمان) نیز به نحو کم سابقه شدید شده است.

زندان های ارتش آمریکا در پایگاه های نظامی

روناک مدائن



در حالت شبه کما بسر میبردند، بسیار خطرناک و غیرقابل کنترل بودند و هر آن امکان داشت که طغیان و شورش کنند! زمانیکه هوایمی حامل آنها به زمین نشست بیش از ۴۰ کماندوی آمریکایی با مسلسل و تجهیزات کامل ضد شورش هوایمی را محاصره کرده و یک هلیکوپتر مسلح نظامی نیز بالای سرشان می چرخید. اما زندانیان وقتی به مقصد رسیدند از شدت ضعف و گرسنگی قادر به حرکت و راه رفتن نبودند و سربازان آمریکایی مجبور شدند بیشتر آنها را با برانکارد از هوایمی خارج کنند. در حال حاضر نیز زندانیان در شرایطی نگه داشته شده اند که هیچ انسانی در حق حیوانات وحشی نیز روا نمی دارد.

این اسرا برای مدت ۳ ماه در قفس هایی آهنی که می توانستند در آنها فقط سر پا بیایستند، در هوای آزاد و در معرض طوفان های شدیدی که در کارائیب بسیار معمول است، نگه داشته شدند. این بخش از زندان به نام کمپ "اشعه ایکس" مشهور است. "اشعه ایکس"، زندان های مشابه را که در جزیره Con Son وجود داشتند یادآوری می کند. (زندان هایی که در دوران جنگ ویتنام، دولت آمریکا و دیکتاتور ویتنام جنوبی زندانیان سیاسی را در آنها نگه می داشتند.)

در ماه آوریل ۲۰۰۲ بخش جدیدی به نام "دلتا" به زندان گوانتاناما اضافه شد. این بخش جدید با بودجه ای معادل ۹,۷ میلیون دلار توسط کمپانی Brown and Root که بخشی از کمپانی هالیبرتن است، توسط کارگران ارزان قیمت و روز مزد فیلیپینی و هندی، با استفاده از کانتینرهای حمل و نقل ساخته شد.

در حال حاضر (تا ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۳) تعداد زندانیان گوانتاناما به ۶۶۰ نفر رسیده است. در مقاله ای در تاریخ ۲۲ دسامبر در "لس آنجلس تایمز" نوشته

شده بود که ۱۰ درصد از زندانیان هیچ رابطه ای با طالبان و یا القاعده ندارند. آنها از شهروندان ۴۳ کشور مختلف هستند و جواترینشان تعدادی پسر بچه های ۱۳ ساله و مسن ترین فرد بالای صد سال عمر دارد.

گروهی از افسران آمریکایی در افغانستان به زندانی شدن کسانی که مدارکی علیه آنها در رابطه با طالبان وجود ندارد، در زندان گوانتاناما اعتراض کردند. سال گذشته مسئول این زندان نیز به افغانستان رفت و به فرستادن افغانی های غیرنظامی به گوانتاناما اعتراض کرد.

این افسران آمریکایی که به اعتراضاتشان توجهی نمی شد لیستی از زندانیان بی گناه را منتشر کردند. این لیست شامل ۴۹ افغانی و ۱۰ پاکستانی، از راننده تاکسی و دست فروش گرفته تا کشاورز، و بیماران روانی می باشد. این افراد کسانی هستند که شبانه توسط سربازان پاکستانی در مرز افغانستان ربوده شده و به آمریکایی ها تحویل داده شدند. بنابراین نمی توان آنها را زندانی یا اسیر جنگی خواند بلکه آنها را باید قربانیان آدم ربایی های آمریکا دانست.

در نشریه Miami Herald از قول یکی از نگهبانان این زندان گفته شده است: "تاکنون ۲۷ نفر از زندانیان اقدام

به خودکشی کرده اند که نسبت به تعداد زندانیان یک رقم نجومی است، و چندین بار برای اعتراض به شرایط زندان اعتصاب غذا کرده اند. بسیاری از زندانیان از بیماری های روانی رنج میبرند و صبح تا شب در سلول هایشان خطاب به فرشته های خیالی شان فریاد می زنند و به آنها التماس می کنند که از آنجا نجاتشان بدهند. آنها در هوای بسیار گرم منطقه اجازه دارند که فقط هفته ای ۳۰ دقیقه برای هواخوری و حمام، از سلول هایشان که از استیل ساخته شده اند خارج شوند..."

برای اینکه این زندانیان از هیچ گونه حقوق اسرای جنگی برخوردار نباشند دولت آمریکا به آنها لقب "جنگجویان غیرقانونی" داده است. در حالیکه چنین لقبی در هیچ قانون بین المللی، منجمله قطعنامه ژنو، تعریف نشده است. آمریکا این لقب را به اسرای عراقی نیز داده است که از قوانین و حقوق اسرای جنگی به رسمیت شناخته شده در قرارداد ژنو مستثنی شوند. دولت آمریکا دلیل گذاشتن نام "جنگجوی غیرقانونی" روی این اسرا را، غیر نظامی بودن لباس های آنها در زمان دستگیری و مشخص نبودن رتبه نظامی شان اعلام کرد. در صورتیکه بر مبنای چنین استدلالی نیروهای

بیش از ۱۹ ماه است که تعداد بسیاری از شهروندان کشورهای مختلف در زندان های نظامی آمریکا در شرایطی بغایت غیر انسانی به سر می برند. امپریالیسم آمریکا در چهارچوب سیاستهای جنگ افروزان اش بر علیه خلقهای تحت ستم زیر نام به اصطلاح "جنگ بر علیه تروریسم" این زندانیان را به اسارت گرفته و به خاطر نشان دادن قدردستی خود شرایط دهشتناک اسارتشان را به نمایش گذاشته است.

زندان پایگاه نظامی آمریکا در خلیج گوانتاناما کوبا، همچون زندان Rhin نزدیک قندهار و زندان ارتش آمریکا در پایگاه هوایی Bagram، یکی از زندانهای قرون وسطایی آمریکا است. در این زندانها، اسرای که اغلب غیرنظامی هستند، به نام تروریست، شکنجه و تحقیر می شوند. گوانتاناما در ۱۹۰۳ با قراردادی بین آمریکا و رژیم وقت کوبا، برای مدت نامحدودی به آمریکا واگذار شد. با اینکه دولت فیدل کاسترو این قرارداد را به رسمیت نمی شناسد اما به دلیل نداشتن قدرت نظامی کافی نمی تواند کار خاصی بر علیه دولت آمریکا انجام دهد.

دولت جورج بوش در ۱۱ ژانویه ۲۰۰۲ اولین اسرای جنگی که تعداد آنها ۲۰ نفر بود را به زندان خلیج گوانتاناما منتقل کرد. رفتاری که از همان لحظه اول دستگیری با این اسرا شد، بسیار وحشیانه بود. آنها با سر و صورت های پوشیده شده در کیسه های سیاه و ضخیم، در طول ۲۷ ساعت پرواز از افغانستان به گوانتاناما، به صندلی هایشان زنجیر شده بودند عملیات انتقال این ۲۰ نفر زندانی به شکلی انجام شد که انگار این اسرای مجروح و بی سلاح، که اغلبشان

مخصوص ارتش آمریکا که در پیروزی نیروهای متفق شمال افغانستان نقش کلیدی داشتند نیز باید به عنوان جنگنده های غیر قانونی زندانی و محاکمه شوند زیرا که آنها نیز همیشه با لباس های مبدل غیرنظامی در افغانستان فعالیت می کردند. واقعیت این است که دلیل زندانی شدن این افراد، دلیل شکنجه شدن و همواره در خطر اعدام بودنشان فقط این است که آمریکا قدرت انجام این اعمال را دارد و کسی جلودارش نیست. دلیل ننگ داشتن افراد غیرنظامی و بی گناه در گوانتاناما و دیگر زندانهای آمریکایی، و در خارج از خاک آمریکا، برای توجیه به اصطلاح "جنگ علیه تروریسم" بوش و برای جلوگیری از سر و صداهای قانونی در مورد حقوق دموکراتیک اسرا است. اخیراً دولت آمریکا شروع به بازداشت کردن افسران، نگهبانان و کارکنان آمریکایی این زندان ها نیز کرده است.

Youseff Yee "یوسف ائی" اولین افسر آمریکایی است که پس از شروع جنگ بوش بر علیه به اصطلاح تروریسم دستگیر شده است. او که متولد چین و شهروند آمریکا است در سال ۱۹۹۰ از یکی از دانشکده های نظامی آمریکا فارغ التحصیل شد و همراه با واحدش در طول جنگ اول خلیج فارس در عربستان سعودی خدمت میکرد. در آنجا مسلمان شد و از ارتش انصراف داد و سپس چهار سال در سوریه زندگی کرد. وقتی دوباره به ارتش آمریکا ملحق شد به عنوان پیش نماز و مترجم در زندان گوانتانامو شروع به کار کرد.

"یوسف ائی" قبل از دستگیری در ژانویه ۲۰۰۳ در مصاحبه ای با Associated Press در جواب به این سوال که آیا با زندانیان که ماه ها است بدون داشتن جرمی زیر شکنجه قرار گرفته اند همدردی میکند یا نه، سکوت اختیار کرد. او در حال حاضر از سلولش در زندان ارتش چارلستون نمی تواند تماسی با بیرون داشته باشد و با اتهاماتی که به

او زده اند امکان دارد به اعدام محکوم شود.

غیر از "یوسف ائی" افسر دیگری نیز به نام Rick Baccus به دلیل داشتن رفتار محبت آمیز و انسانی با اسرا و نصب اعلامیه های صلیب سرخ، که حقوق اسرای جنگی بر اساس قطعنامه ژنو در آنها برشمرده بودند، از کار برکنار شد.

در ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۳، سه روز بعد از اعلام بازداشت یوسف، مأمورین پنتاگون اعلام کردند که افسر دیگری نیز به نام "احمد الحلبی" بیش از دو ماه است که مخفیانه دستگیر و در جنوب کالیفرنیا زندانی شده است. الحلبی ۲۴ ساله و متولد سوریه است که در سنین نوجوانی همراه با خانواده اش به میشیگان رفت. بلافاصله بعد از فارغ التحصیل شدن از دبیرستان در نیروی هوایی آمریکا به عنوان کارمند شروع به کار کرد که بعد از مدتی به کویت فرستاده شد و سپس در گوانتاناما به عنوان مترجم شروع به کار کرد. یکی از جرم های الحلبی "بی اجازه غذا دادن (دادن باقلاوا) به زندانیان" است. علاوه بر آن، جرم های او شامل موارد زیر هستند: "همکاری با دشمن، خودداری از انجام دستور مافوق، بدون داشتن مجوز، نقل قول کردن، تقلب و کلاه برداری مالی". اما تاکنون فقط جرم اول او، یعنی نشان دادن همدردی و انسانیت و دادن باقلاوا به زندانیان ثابت شده است. یکی دیگر از جرم های الحلبی تماس با سفارت سوریه است. خانواده او اعلام کرده اند که او بلیطی برای رفتن به سوریه داشته و قرار بوده که برای ازدواج با نامزدش به آنجا برود. اگر الحلبی توسط دادگاه ارتش محکوم شناخته شود ممکن است که به اعدام محکوم شود.

اتهام الحلبی به عنوان جاسوس سوریه می تواند بهانه ای برای تهدید کردن دولت سوریه نیز باشد. می دانیم که سوریه در لیست کشورهای تروریست قرار دارد و دولت آمریکا بارها سوریه را متهم به همکاری با صدام کرده است.

دولت سوریه همه این اتهامات منجمله داشتن جاسوس در گوانتاناما را نفی کرده است. وزیر اطلاعات سوریه در رابطه با دستگیری الحلبی گفت: "چطور سوریه میتواند در گوانتاناما جاسوس داشته باشد؟ آیا سی-آی-ا قادر نیست که یک مترجم قابل اطمینان برای خودش در گوانتاناما پیدا کند؟"

شنیدن اخبار مربوط به دستگیری صدها مسلمان، مهاجر عرب، و حتی توریست های کشور های عربی و مسلمان به عنوان مضمون به تروریسم در آمریکا بسیار عادی و معمول شده است. اما چرا دولت آمریکا افسران و سربازان خودش را دستگیر می کند؟ اگر جاسوس بودن این نظامیان حرفه ای که در دانشکده های ارتش آمریکایی آموزش دیده اند باورکردنی نیست، پس دلیل بازداشت آنها چیست؟ مسلماً این واقعیت که هیچکس در مقابل خشونت و بربریسیم آمریکا مصونیت ندارد نشان دهنده قدرت سرکوبگر فراگیری است که دولت آمریکا از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تاکنون قلدرانه کسب کرده. دستگیری بی رویه مسلمانان و عرب ها و مهاجرین در آمریکا به جرم تروریسم نیز می تواند نشان دهنده درجه راسیسم دولتمردان آمریکایی باشد. اما به نظر می رسد که در مورد بازداشت "یوسف ائی" دلایل دیگری نیز وجود دارد. یکی از مقام های پلیس آمریکا به طور غیررسمی به واشنگتن پست گفته است که همدردی و محبت "یوسف ائی" به زندانیان و ترس از اینکه به طریقی به آنها کمک کند باعث دستگیری او شده است.

یوسف ائی از چه طریقی می توانست به زندانیان کمک کند؟ آیا او می توانست در فرار از زندان به آنها کمک کند و یا اطلاعات سری را به القاعده و طالبان برساند؟ همه می دانند که این نظرات احمقانه بسیار باورنکردنی و دور از واقعیت هستند. آنچه که دلیل اصلی دستگیری امثال "یوسف ائی" شده این است که از نزدیک با رفتار غیرانسانی و جنایتگرانه

ای که پشت دیوارهای گوانتاناما در جریان است آشنا شده اند و نمی توانند در مورد آنها سکوت کنند. طبیعی است که افسران و سربازان عادی ارتش آمریکا، بخصوص آنها که از خانواده های زحمتکش و مهاجر هستند، با دیدن شرایط گوانتاناما دچار ناراحتی وجدان شوند و بخواهند که حقایق را برملا کنند. آنها به دلیل شغلشان از نزدیک شاهد تحقیر و شکنجه زندانیان، منجمله نوجوانان و پیرمردها هستند. حقایق نشان می دهند که واشنگتن مصمم است به هر طریقی شده از درز اخبار گوانتاناما به خارج توسط کسانی که در آنجا کار میکنند جلوگیری کند.

گفته می شود که نسبت تعداد زندانبانان به زندانیان ۴ به ۱ است و بطور مداوم اسرا را زیر شکنجه های روحی و جسمی قرار میدهند. در حال حاضر دولت آمریکا در حال گسترش و بزرگتر کردن زندان گوانتاناما است. رسانه ها گزارش داده اند که یک اتاق اعدام در زندان ساخته شده زیرا که هر آن امکان دارد که واشنگتن دادگاه های نظامی راه بیندازد و تعدادی را اعدام کند. ملقب کردن اسرا و زندانیان با عنوان "جنگجوی غیرقانونی" به آمریکا این آزادی را می دهد که آنها را در یک دادگاه نظامی محاکمه کند. در این دادگاه های نظامی قاضی، هیئت ژوری، وکلای مدافع و دادستان، همه از افسران ارتش آمریکا خواهند بود و اطلاعات و مدارکی در چنین دادگاهی پذیرفته خواهند شد که از جانب ارتش آمریکا در افغانستان ارائه شوند و یا در گوانتاناما و دیگر زندانها جمع آوری شده باشند.

در روز سوم ماه جولای ۲۰۰۳ جورج بوش شخصاً ۶ نفر از زندانیان گوانتاناما را برای اولین دادگاه نظامی انتخاب کرد. او اعلام کرد: "دلایلی وجود دارند که نشان می دهند این افراد یا از اعضای القاعده بوده اند و یا در فعالیت های تروریستی شرکت داشته اند."

تظاهرات مردم انگلستان بر علیه سفر جورج بوش!

همزمان با سفر رسمی جورج بوش به انگلستان، هزاران تن از مردم انگلستان بر علیه این سفرو سیاستهای جنگ طلبانه دولت آمریکا و انگلیس و همچنین تداوم اشغال عراق دست به تظاهرات زدند. در تظاهرات گسترده ای که در همین رابطه در تاریخ پنج شنبه ۲۰ نوامبر در لندن برگزار شد، بیش از ۱۵۰۰۰ تن از مردم انگلیس با راهپیمائی در مرکز شهر لندن ضمن محکوم نمودن سیاستهای تجاوزکارانه و توسعه طلبانه امپریالیسم آمریکا و همکاری دولت بریتانیا با آمریکا در پیشبرد این سیاستهای ضد خلقی، خواهان پایان دادن به اشغال عراق



و افغانستان و برکناری بوش و بلر شدند. تظاهر کنندگان با حمل هزاران پلاکارد با مضمون "بوش را متوقف کنید!" از جمله شعار می دادند: "بوش به خانه ات برگرد"، "بوش و بلر، قاتلین مردم بیگناه"، "بوش، بلر و شارون تروریستهای واقعی هستند"، "چه کسانی از ساخت و فروش و استفاده از سلاح های کشتار جمعی سود می برند؟ آمریکا و انگلیس!"، "دروغ بس است"، "ما بوش و بلر را به جرم نسل کشی محاکمه خواهیم کرد" و... شماری از

تظاهر کنندگان پلاکاردهائی را با مضمون "جنگ بر علیه جنگ"، "انقلاب" و "قدرت کارگری" حمل میکردند. در پایان راهپیمائی، تظاهر کنندگان در میدان "ترافالگار اسکوئر" جمع شده و با روشن کردن آتش تا پاسی از شب به سخنرانی سازماندهندگان تظاهرات و از جمله نمایندگان تشکلهای ضد جنگ و اتحادیه های کارگری و شوراهای دانش آموزی و ... گوش فرا دادند. در ادامه تجمع، تظاهر کنندگان مجسمه بوش را که در گوشه ای از میدان بر پا کرده بودند، سرنگون کرده و جمعیت حاضر با شور و هلهله به پایکوبی بر روی بقایای مجسمه بوش و همچنین پرچم آمریکا پرداختند. پلیس انگلیس که با بسیج هزاران تن از نیروهای خود را برای مقابله با تظاهر کنندگان حاضر کرده بود در هنگام متفرق شدن جمعیت به آنها حمله برده و حدود ۶۰ تن از تظاهر کنندگان ضد جنگ را دستگیر نمود.

تظاهرات لندن یکبار دیگر جلوه ای از نفرت مردم آزادیخواه انگلیس را در مواجهه با سیاستهای امپریالیستی و تجاوز کارانه دول جهانخوار بر علیه خلقهای تحت ستم را به نمایش گذارد. در این تظاهرات فعالین چریکهای فدائی خلق در لندن نیز شرکت داشتند.

نداشته است. بسیاری از مردم بی دفاع عراق به دست ارتش آمریکا کشته شدند. حقوق انسانی اسرای جنگی در افغانستان و عراق توسط دولت آمریکا و متحدینش زیر پا گذاشته می شود. امپریالیسم آمریکا با انجام تمامی این اقدامات ضد خلقی می کوشد تا در عین نشان دادن "قدر قدرتی اش" اینگونه جلوه دهد که هیچ دولت و فردی در هیچ گوشه جهان از حملات و جنایات آمریکا و دیگر امپریالیست ها، برای حفظ منافع و غارتگرانه آنها در امان نیست. اما برغم تمامی این تلاشها، این مقاومت و مبارزه انقلابی توده های ستمدیده در سراسر جهان است که حرف آخر را میزند. مبارزه و مقاومتی که آتش آن هر روز در چهار گوشه جهان در اشکال مختلف بر علیه نظام سرمایه داری در حال گسترش است.

سر می برند ابایی ندارند. بیشتر این زندانیان بدون وجود مدرکی علیه شان دستگیر شده اند، بیش از ۱۹ ماه است که بدون محاکمه در زندان بسر می برند و از داشتن وکیل و ملاقات با خانواده هایشان محروم هستند. دولت آمریکا وقتی ۱۱ سپتامبر به وقوع پیوست، به بهانه به اصطلاح "جنگ علیه تروریسم" از ارتکاب به هیچ نوع جنایتی، از شکنجه و اعدام شهروندان کشور های مختلف گرفته تا سربازان ارتش خودش، خود داری نکرد. کشورهای افغانستان و عراق را تصرف کرد ولی معلوم شد که همه اتهاماتش به دولت عراق برای توجیه اشغال نظامی این کشور دروغ بوده است. هیچ نوع سلاح کشتار جمعی در عراق پیدا نشد و بوش اقرار کرده که هیچ ارتباطی بین صدام و ۱۱ سپتامبر و یا بن لادن وجود

آی-ا" او را در پاکستان ربودند و در صندوق یک اتومبیل او را به افغانستان برگرداندند. او را یک سال در پایگاه هوایی "باگرام" نگه داشتند تا اینکه به گوانتاناما فرستاده شد. عدم اقدام جدی و یا اعتراض رسمی دولت انگلیس به ربودن و بازداشت غیرقانونی شهروندانش نشانگر این واقعیت است که نه تنها این دولت قدرت اعتراض به آمریکا را ندارد بلکه منافعی نیز با آمریکا هم سواست. کلیه کشورهای سرمایه داری منجمله دولت های استرالیا و انگلیس، به هیچ گونه اقدام قانونی و دیپلماتیک جدی برای نجات شهروندانشان که در سیاه چال های ارتش آمریکا شکنجه می شوند مبادرت نکرده اند. آنها برای محکم کردن رابطه شان با آمریکا و اثبات نوکرسفتی شان، حتی از قربانی کردن شهروندانشان که در اسارت آمریکا به

نام و مشخصات فقط سه نفر از این اسرا مشخص شده است: فیروز عباسی ۲۳ ساله مقیم لندن انگلیس. معظم بیگ ۳۵ ساله ساکن بیرمنگهام، دیوید هیکس از استرالیا. "دیوید هیکس" جوان ۲۸ ساله استرالیایی است که حتی پلیس استرالیا نتوانست هیچ سوء سابقه ای برای او پیدا کند. دولت هاوارد به اعتراضات خانواده هیکس، سازمانهای مختلف و تظاهرات مردم در استرالیا، با بی تفاوتی برخورد کرد و هیچ گونه سوالی در مورد دستگیری هیکس از دولت آمریکا نکرده است. معظم بیگ مترجم و کارمند موسسه خیریه ای است که هنگام دستگیری مدرسه ای را برای بچه های فقیر در کابل اداره میکرد. بعد از حمله آمریکا به افغانستان مأمورین "سی-

دفاع از پناهجویان ایرانی در ترکیه

در تاریخ ۳۱ اکتبر و ۱ نوامبر چند صد تن از پناهجویان ایرانی در ترکیه در اعتراض به عدم رسیدگی UN به اوضاع زیست و معاش پناهندگان و رسیدگی به خواسته‌های خود در مقابل دفتر این سازمان تجمع کردند. در جریان این تجمع ۱۵ نفر از پناهجویان دهان خود را در اعتراض به بی تفاوتی مقامات UN دوخته بودند. این گردهمایی مورد هجوم نیروهای پلیس و سازمان امنیت ترکیه قرار گرفت و پلیس با ضرب و شتم وحشیانه

تظاهر کنندگان و منجمله کودکان و زنان ، ده ها تن از آنان را دستگیر و ۵۸ تن را برای دیپورت به ایران به زندان شهر وان ترکیه گسیل نمود. در همین رابطه و در اعتراض به برخوردهای غیرانسانی UN ترکیه بر علیه پناهجویان بلا تکلیف ایرانی در این کشور و سرکوب و ضرب و شتم وحشیانه این پناهجویان توسط پلیس ضد خلقی ترکیه ، روز جمعه ۷ نوامبر ، تظاهرات ایستاده ای در مقابل سفارت ترکیه در لندن سازمان یافت. در جریان این حرکت ، معترضین ضمن محکوم کردن اقدامات سرکوبگرانه پلیس ترکیه و UN خواستار آزادی فوری دستگیرشدگان گشته و از خواسته های برحق پناهجویان و از جمله خواست انتقال به یک کشور امن پشتیبانی کردند. فعالین چریکهای فدائی خلق به همراه سایر نیروها و فعالین مستقل در این حرکت شرکت نمودند. ■

پیام فدائی و خوانندگان

آلمان

ر - م

با دروذهای انقلابی

نامه تان رسید. با سپاس از مبلغی که بابت فروش کتاب فرستاده اید. برایتان موفقیت و پیروزی آرزو می کنیم.

انگلستان

ر - ن. پ

با دروذهای مبارزاتی

نامه تان رسید. از اینکه تغییر آدرس تان را اطلاع دادید سپاسگزاریم. از این به بعد نشریات سازمان به آدرس جدیدتان ارسال خواهد شد. موفق باشید.

سوئد

دوست گرامی

با سپاس از اینکه عکس و زندگینامه یکی از شهدای سازمان را برایمان ارسال نمودید. از این اطلاعات جهت تکمیل لیست شهدای سازمان استفاده کرده و در اولین فرصت آنها را منتشر خواهیم کرد. امیدواریم که همه کسانی که دوستان ، آشنایان و یا اقوام آنها در صفوف چریک های فدائی خلق جان باخته اند ، جهت تکمیل لیست شهدای سازمان با ما همکاری کرده و اطلاعات خود را در اختیار ما بگذارند. موفق و پیروز باشید.

هلند

دوست گرامی - ر

نامه تان را دریافت کردیم. همانطور که خواسته اید نشریات سازمان از این به بعد به آدرس تان ارسال خواهد شد. شاد و پیروز باشید.

آمریکا و مشکلات پس از جنگ ...

(بقیه از صفحه ۷)

اکثریت کشورهای عضو سازمان ملل و اکثریت کشورهای عضو شورای امنیت این سازمان از همان ابتدا مخالف حمله و اشغال عراق بوده و آنرا مخالف قوانین بین المللی و از این رو نادرست و غیرقانونی ارزیابی می کردند. اما بوش و دیگر سگهای زنجیری سرمایه داری بین المللی با بی اهمیت شمردن تمامی این اعتراضات کمر به اجرای سیاست نواستعماری خود بستند. و برغم مخالفت‌های میلیونی مردم دنیا و

عدم توافق سایر رقبای امپریالیست شان عراق را اشغال کردند. اکنون پس از گذشت ۶ ماه از این حمله و اشغال با توجه به مشکلات وحشتناکی که گریبان دولتهای آمریکا و انگلستان و نیروهای نظامی آنان در عراق را گرفته ، فشار افکار عمومی و سایر دولتهای امپریالیستی به اشغالگران فزونی گرفته است. مشارکت سربازان آمریکایی و انگلیسی در جنگی که پایان واقعی (و نه پایان بوشی!!) آن مشخص نیست نارضایتی بسیار در میان خود سربازان اشغالگر و توده های آمریکایی و انگلیسی به بار آورده است. از نظر بین المللی نیز با افشای روزمره دروغهای تبلیغاتی آمریکا و انگلستان ، باور

توده ها به آنچه که سران این دو دولت در آینده در این و یا آن مورد بیان می دارند نسبت به گذشته کاهشی بیش از پیش یافته است. تشدید مقاومت بر علیه اشغالگران در عراق رشد تضادهای بین دول امپریالیستی بن بست نظامی نیروهای اشغالگر در عراق ، رشد روزمره اعتراضات توده ای بر علیه سیاستهای تجاوزکارانه و جنگ طلبانه دولت بوش و همپالگی هایش گوشه هائی از مشکلات کنونی آمریکا در عراق است. سرنوشت دولت بوش در آستانه انتخابات جدید در امریکا تا حد زیادی به سرنوشت این مشکلات و تاثیر تجاوز دولت وی به عراق در خود امریکا گره خورده است. ■

خوانندگان گرامی!

شعر و طرح زیر کار ارزنده "مزدا پرتو" می باشد که چندی قبل برای نشریه پیام فدایی تهیه و ارسال گردیده است. ضمن سپاس و قدردانی از مزدا پرتو و با آرزوی تداوم همکاری های او با نشریه پیام فدایی، در این شماره از نشریه، شعر و طرح ارسالی را در اختیار خوانندگان قرار می دهیم.



افسانه ای با داستان پاک

مزدا پرتو

{تقدیم به همه افسانه نروزی ها}

خضاب دستانت مبارک باد

که ترا پاس داشتند و

پاکی شان را تقاص متجاوز

کابین کردند.

و اینان دستانت را مجرم خواندند

که دیربست به تجاوزگری عادت کرده اند

همان سان که به تسلیم و سکوت قربانی.

پس آنکه پاکی اش را دفاع کند

مجرم است و مستوجب اشد مجازات

- ویژه اگر از جنس "ضعیفه گان" باشد -

از این روست که گلویت را نشانه گرفته اند،

و طناب دار می بافندش.

- بی شک افسوس می خورند، چرا از سنگسار

معدورند -

افسوس می خورند و طناب دارت را می بافند و

چوبه دارت را برپا می کنند.

زهی شرم ایشان و افسوس ما

پس مرگت را "نه" می گویم

"نه" نمی گویم که "نه" فریاد می کنم

و وجودم قطرات اشک می شود در افسوس.

ای کاش اشکهایم رویین تن ات می کرد

چون قصه های جادو و حماسه.

ولی افسوس که قصه های جادو

این بار نیز فقط قصه اند.

اما چه باک که بی شک

فریاد گوهر همیشگی هر "افسانه" است.

هر افسانه ای چون تو

فریادی که بذر می پاشد

و می شکند سکوت بره ها را.

باور نداری

گوش بسیار ضربان قلبهایی را که

با تو می تپند،

قلب هایی که جنسیت ندارند و

همه از یک تبارند

تبار انسان.

۱۳۸۲/۷/۲۲

م. پ

"وضعیت غیرانسانی خدمات بهداشتی - درمانی آمریکا"

ماهنامه مانتلی ریویو، سپتامبر ۲۰۰۳

نویسنده: "ویچنته ناوارو"

ترجمه از: "پیام"

بخش خدمات بهداشتی- درمانی ایالات متحده، عمیقا به هم ریخته است. علیرغم آن که ایالات متحده بیش از هر کشوری در جهان صرف خدمات بهداشتی- درمانی اش می کند (۱۴ درصد تولید ناخالص ملی)، اما ما با مسائلی در این بخش مواجهیم که هیچ کشور پیشرفته سرمایه داری دیگری با آن ها روبرو نیست. بگذارید چندتایی از آن ها را برشمرد.

اولین و همگانی ترین مسئله آن است که بیش از چهل و چهار میلیون نفر از مردم ما هیچ شکلی و یا نوعی از پوشش خدمات درمانی را ندارند. اکثریت آن ها را طبقه کارگر و فرزندانشان تشکیل می دهند که توانایی پرداخت حق بیمه درمانی برای زمانی که به آن نیاز حیاتی دارند، را ندارند. بسیاری از آن ها برای شرکت های کوچکی کار می کنند که نمی توانند یا نمی خواهند سهم شان را برای زیر پوشش بیمه های درمانی قرار گرفتن کارگران بپردازند. و چون این افراد قادر به پرداخت حق بیمه درمانی نیستند، پس در زمان نیاز نیز نمی توانند از آن استفاده کنند. قابل اعتمادترین آمار مربوط به تعداد کسانی که در ایالات متحده به خاطر نداشتن پوشش بیمه جان خود را از دست می دهند را بررسی که توسط پروفیسور "دیوید هیملشتاین" و "استفی وولهندلر" انجام شده، به دست می دهد. (New England Journal of Medicine/ 336, No 11, 1997)

آن ها چنین نتیجه می گیرند که هر ساله تقریباً ۱۰۰۰۰۰ نفر در ایالات متحده به خاطر نداشتن پوشش درمانی لازم می میرند (سه برابر مرگ و میر ناشی از ایدز). در این جا بسیار مهم است که خاطرنشان کنیم که در حالی که رسانه های همگانی به نحو وسیعی به مسئله ایدز می پردازند، اما در مورد مرگ و میر ناشی از نداشتن پوشش خدمات درمانی کاملاً سکوت کرده اند. وضعیتی که دل هر انسان شرافتمندی را به درد می آورد. چگونه می توان

ایالات متحده را کشوری متمدن نامید در حالی که حقوق اولیه انسانی دسترسی به خدمات بهداشتی- درمانی در زمان نیاز به آن ها را انکار می کند؟ هیچ کشور سرمایه داری بزرگی با چنین وضعیت شرم آوری روبرو نیست.

اما مسئله به همین جا (یعنی کسانی که تحت پوشش بیمه های درمانی نیستند) ختم نمی شود. مسئله بزرگ تر، خود بیمه شده گان اند. یعنی کسانی که پوشش بیمه های درمانی شان ناکافی است. بسیاری از آن ها در مواقع حیاتی یعنی زمانی که به این پوشش نیاز اساسی مهم دارند، متوجه می شوند که پوشش بیمه شان شامل مشکل خاص پزشکی شان، یا نوع دخالتی که بیمه ها باید در آن بکنند و یا نوع آزمایش یا دارویی که نیاز دارند، نمی شود و ی تنها بخش کوچکی از مبلغی که باید برای رفع نیازهای درمانی شان پرداخت شود را در بر می گیرد. ما آمریکائیان، شهروندانی با حداقل مبلغ کمک هزینه های بهداشتی- درمانی در جهان غرب هستیم. حتی برنامه های دولت فدرال نظیر Medicare (که در تئوری باید تمامی خدمات بهداشتی- درمانی سالمندان را در بر بگیرد)، بسیار ناکارآمدند.

در هر یک از کشورهای اروپایی و کانادا، سالمندان هیچ وجهی بابت داروهای که مصرف می کنند، نمی پردازند. در ایالات متحده کاملاً برعکس، سالمندان باید از ضروری ترین وسایل معاش شان بزنند تا بتوانند داروهای مورد نیازشان را تأمین کنند. در ایالات متحده، ۳۵ درصد سالمندان از غذای روزانه شان می زنند تا بتوانند داروی مورد نیازشان را تهیه کنند. اما بی رحمی این سیستم زمانی به اوج خود می رسد که مسئله مرگ و میر پیش می آید. از بین کسانی که در آستانه مرگ بوده اند، ۳۹ درصد آن ها را کسانی تشکیل می دهند که به خاطر نداشتن پول برای پرداخت هزینه های درمانی شان "با بیماری کجدار و مریز رفتار کرده اند". مطمئناً هیچ کشور سرمایه داری دیگری به این سطح از بی شرمی و رفتار غیرانسانی سقوط نکرده است.

اکثریت قریب به اتفاق کسانی که در آمریکا زندگی می کنند، به خاطر خدمات بهداشتی- درمانی

ناکافی با چنین شرایط غیرانسانی روبرو هستند. شما احتمالاً فیلم John Q را دیده اید که خشم و محرومیت کارگر کارخانه ای را نشان می دهد که ناگهان درمی یابد (همان گونه که میلیون ها آمریکایی هر روزه درمی یابند) که درمان پسر در حال مرگش، تحت پوشش بیمه های درمانی خانواده نیست.

کاملاً روشن است که وخامت مسئله بهداشت- درمان در آمریکا، نداشتن بودجه نیست. همچنان که پیش از این ذکر کردم، ما بیش از هر کشور دیگری برای خدمات بهداشتی- درمانی مان هزینه می کنیم. پس، علت این همه نابسامانی چیست؟

توزیع قدرت در ایالات متحده:

برای برای پاسخ به این پرسش باید بدانیم که قدرت در آمریکا چگونه توزیع شده است. در واقع بخش خدمات بهداشتی- درمانی هر جامعه، بهترین شاخص برای نشان دادن روابط موجود قدرت در آن کشور است. در ایالات متحده، بسیاری از مردم به خوبی می دانند که نژاد یکی از مقولات قدرت است. به طور کلی، سفیدها قدرت بیش تری از سیاهان یا اسپانیایی زبان ها دارند و میزان مرگ و میر، این وضعیت را به خوبی تصویر می کند. احتمال مرگ یک مرد سیاه پوست با نارسایی قلبی ۱/۸ بار بیش تر از یک مرد سفید پوست با همین بیماری است. همچنین، بر همگان روشن است که مردان قدرت بیش تری از زنان دارند. جنس و نژاد در واقع از مقولات قدرت اند. اما این عوامل به خودی خود نمی توانند توضیح دهنده این وضعیت نابسامان خدمات درمانی ما باشند. نیازی به توضیح نیست که نژادگرایی و جنس گرایی، تأثیر زیادی بر وضعیت درمانی مردم آمریکا و خصوصیات بخش خدمات بهداشتی- درمانی کشور دارند. اما این عوامل به خودی خود، ریشه این وضعیت را که همان "قدرت طبقاتی" است توضیح نمی دهند. مهم ترین شاخصی که نوع کار مردم، آموزش، مسکن، مصرف و سطح زندگی، نوع بیماری ئی را که می گیرند و طول مدت

حیات شان را از قبل تعیین می کند، طبقه ای است که به آن تعلق دارند. البته در هر طبقه، نژاد و جنس نقش مهمی ایفا می کنند. اما در وضعیت کنونی ایالات متحده مهم ترین مقوله، قدرت است.

احتمال مرگ یک کارگر یقه آبی از نارسایی قلبی، ۲/۴ برابر بیش از یک وکیل با همین بیماری است. تفاوت های میزان مرگ و میر طبقاتی در واقع بزرگ ترین عامل تفاوت های مرگ و میر در کشور است. (V. Navaro, ed, The Political Economy of Social Inequalities: Consequences for Health and Quality of Life)

من به خوبی آگاهم که طبقه، مقوله ای غیرآمریکایی است. در رسانه های همگانی وسیع این باور را پذیرفته اند که ما جامعه ای طبقه متوسط هستیم، با اکثریتی وسیع در وسط، تعدادی در بالا (ثروتمندان) و تعدادی در پایین (فقر). و این برداشتی است که عموم مردم نسبت به ساختار طبقاتی آمریکا دارند: منحنی، طبقه متوسط و فقیر. در نظر سنجی ها نیز از مردم خواسته می شود که پاسخ دهند به چه طبقه ای تعلق دارند. مجله تایم مرتباً از مردم می پرسد که از طبقه بالا، متوسط و یا پایین هستند. و تعجب نکنید که پاسخ اکثریت آن ها "طبقه متوسط" است. من همیشه مدارا و بردباری مردم عادی را تحسین کرده ام. همین جا اعتراف می کنم که اگر کسی از من پرسد که آیا از طبقه پایین هستیم، بلافاصله پاسخ خواهم داد که "مادرت هم!" پرواضح است که طبقه پایین، واژه ای توهین آمیز تلقی می شود. با وجود این بخش وسیعی از طبقه کارگر ما را وابسته به طبقات پایین می دانند. طبقاتی بودن جامعه اگر نه بیش از نژادگرایی و جنس گرایی، اما به همان اندازه در زمان ما مسلط است.

این تصور از ساختار طبقاتی - منحنی، متوسط، فقیر یا طبقه متوسط بالا و طبقات پایینی - شدیداً ایدئولوژیک و عمیقاً اشتباه است. در واقع ساختار طبقاتی ما کاملاً شبیه ساختار طبقاتی اکثر کشورهای سرمایه داری پیشرفته اروپایی است. ما در بالا، قشری را داریم که در اروپا به آن بورژوازی می گویند. این واژه را چون زیادی فرانسوی به گوش می رسد به کار نمی بریم. و ما این قشر را، طبقه دارندگان شرکت های بزرگ (Corporate CLASS) می نامیم، زیرا که اکثر اعضای آن را افراد رده بالای شرکت های بزرگ آمریکایی تشکیل می دهند. این ها کسانی هستند که درآمدشان عمدتاً از

مالکیت تأمین می شود و شامل مدیران رده بالای شرکت های بیمه و هیئت های مدیره شرکت های بزرگ نیز می شوند، یعنی قشری که نقش کلیدی در بخش خدمات بهداشتی - درمانی این کشور دارند.

پس از این، ما آن چه را که اروپائیان خرده بورژوازی می نامند، داریم. یعنی آن چه را که ما طبقه متوسط بالا می نامیم (که شامل مالکین شرکت های کوچک و متخصصین با تحصیلات و درآمد حرفه ای بالا نیز می شود). پایین تر از این (برحسب قدرت) طبقه متوسط است که شامل کارگران و صنعتگران متخصص، افراد خود کارفرما و کارمندان اجرایی و تکنیسین ها می شود. دست آخر به طبقه کارگر می رسیم، که کارگران ادارات، کارخانه ها و بخش خدمات را دربر می گیرد و این ها کسانی هستند که توسط مدیران شان اداره می شوند، شغل های تکراری و یکنواخت دارند و ساعتی دستمزد می گیرند. طبقه کارگر حدود ۶۰ درصد یعنی اکثریت جمعیت ما را تشکیل می دهد.

قدرت در بخش خدمات بهداشتی - درمانی

چگونه طبقه می تواند وضعیت بخش خدمات بهداشتی - درمانی آمریکا را توضیح دهد؟ به سادگی. ایالات متحده تنها کشور سرمایه داری پیشرفته است که برنامه درمان ملی ندارد، یعنی برنامه ای جامع در باره خدمات بهداشتی - درمانی که توسط دولت یا بخش تامین اجتماعی ایجاد شده باشد. ایالات متحده همچنین تنها کشور در جهان پیشرفته است که اکثر قریب به اتفاق مردمان اش پوشش درمانی بیمه شان را از طریق کارفرمایشان می گیرند. این وضعیت منحصر به فرد، در ماده قانونی Taft-Hartley ریشه دارد که قانوناً اجازه داد تا طبقه کارگر این کشور، پوشش بیمه خدمات درمانی اش را تنها از طریق قراردادهای شدیداً غیرمتمرکز (به معنای آن که هیچ دستورالعمل و روش کلی و یکسانی در این مورد وجود ندارد) و دسته جمعی دریافت کند. همین امر توضیح می دهد که چرا کارگران فلزکار بالتیمور (که اتحادیه کارگری بسیار قوی ئی دارند)، توانسته اند پوشش خدمات درمانی نسبتاً جامعی داشته باشند، اما کارکنان سوپرمارکت ها که اتحادیه ندارند، پوشش خدمات درمانی شان یا بسیار بسیار ضعیف است و یا اصلاً فاقد آن اند. بگذارید در همین جا اشاره کنم

که حتی در برخی از بخش های اقتصاد جامعه ما که بهترین پوشش خدمات درمانی را دارند (نظیر کارگران فلزکار بالتیمور)، این پوشش هنوز هم از بقیه کشورهای سرمایه داری پیشرفته بسیار پائین تر است. علاوه بر این در ایالات متحده، حتی همین کارگران در فضای ضداتحادیه ای که این روزها در کشور تقویت می شود، هر چه بیشتر پوشش خدمات درمانی شان را از دست می دهند. اکنون کارگران فلزکار ۳۲ درصد از هزینه های مربوط به خدمات درمانی شان را از جیب می پردازند که به معنای ۵۰ درصد افزایش ظرف پنج سال گذشته است. وخیم تر شدن وضعیت اقتصادی، هزینه انسانی بسیار بالایی را ایجاد می کند. بیش از یک میلیون نفر (عمدتاً کارگران و خانواده هایشان) هر ساله، بیمه های درمانی شان را از دست می دهند و شصت و دو میلیون نفر دیگر شاهد هر چه بیشتر محدود شدن پوشش بیمه ای شان هستند.

توجه داشته باشید که اگر پوشش بیمه ای شما به شغل تان وابسته باشد، پس در صورت اخراج از کار، شما نه تنها حقوق خود را، که پوشش خدمات درمانی بیمه خود و خانواده تان را نیز از دست می دهید. درست به این دلیل است که کارگران پیش از آن که در محل کار خود درگیری ایجاد کنند، چندین بار فکر می کنند، زیرا اخراج از کار در آمریکا به لطمات انسانی بیشتری از هر کشور دیگری منجر می شود. و هدف قانون Taft-Hartley دقیقاً همین به صلابه کشیدن کار بود. کارفرمایان، ارزش پوشش خدمات درمانی وابسته به کار را به عنوان ابزاری برای به صلابه کشیدن نیروی کار تلقی می کنند. قانون Taft-Hartley همچنین طبقه کارگر آمریکا را از اقدام به عنوان یک طبقه باز می دارد. این قانون، اعتصابات همبستگی را مجاز نمی شمارد. و به همین دلیل است که کارگران فلزکار نمی توانند مثلاً از کارگران معادن ذغال سنگ حمایت کنند. این ها ناتوانی در ایجاد اعتصابات همبستگی نیروی کار را به شدت تضعیف می کند. و دوباره باید توضیح بدهم که هیچ کشور دیگری چنین قوانینی را ندارد. حتی مارگارت تاچر، علیرغم میل اش نتوانست چنین قانونی را به تصویب برساند. اگر طبقه کارگر می توانست چنین فشاری را به عنوان یک طبقه (همچنان که کارگران در دیگر کشورها به هنگام درخواست اعتصاب عمومی برای حفظ حقوق شان می کنند) وارد کند، آن گاه می توانست به آن چنان قدرت عظیمی

دست پیدا کند که حکومت را مجبور به فراهم آوردن پوشش درمانی مناسب از طریق برنامه های مترقیانه مالیاتی نماید.

در این جا ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا این وضعیت ادامه می یابد و بازتولید می شود. پاسخ دوباره به قدرت طبقاتی برمی گردد، زیرا طبقه دارندگان شرکت های بزرگ نظیر مدیران شرکت های بیمه و دیگر کارفرمایان بزرگ، از قدرت فوق العاده ای در سیستم سیاسی ما برخوردارند. این قدرت طبقاتی خود را در اشکال متفاوتی نشان می دهد. یکی از آن ها ترکیب طبقاتی رؤسای هیئت مدیره مؤسسات دولتی ماست که در واقع تصمیم گیرندگان اصلی اند: ۸۴ درصد اعضای کابینه، ۷۸ درصد مجلس سنا و ۶۲ درصد مجلس نمایندگان ما در طول چهل و دو سال گذشته از اعضای طبقه دارندگان شرکت های بزرگ بوده اند. بقیه را اعضای طبقه متوسط بالا تشکیل می دهند. تنها انگشت شماری از طبقه متوسط پائین یا از طبقه کارگر هستند. یکی از آن ها خانم "باربارا میکولسکی" سناتور مریلند است که پیش از انتخاب شان به نمایندگی سنا، در بخش خدمات اجتماعی (Social Worker) کار می کرد. سیاستمداران برخاسته از میان طبقه کارگر، عموماً دارای مترقیانه ترین گرایش ها بوده اند. اما تعداد آن ها در مجلس نمایندگان آمریکا، همیشه انگشت شمار بوده است.

در این جا باید تأکید کنم که همین ترکیبی را که در مورد تصمیم گیرندگان اصلی دستگاه های مختلف دولتی مان می بینیم، در مورد نهادها و مؤسسات درمانی مان نیز صدق می کند. یک مثال بارز آن، هیئت مدیره زایشگاه "جان هاپکینز" و بیمارستان وابسته به آن است. با کمی دقت درخواهید یافت که اینان، همان مدیران انگشت شمار و قدرتمند شرکت های بیمه، بانک ها و کارخانه های مهم ایالت مریلنداند. در واقع، هیچ بیمارستانی در منطقه بالتیمور نیست که یکی از افراد طبقه کارگر را که اکثریت جمعیت بالتیمور را تشکیل می دهد در هیئت مدیره خود داشته باشد.

ما باید به این نکات اشاره کنیم، زیرا برخی اوقات انسان وسوسه می شود که از حضور اقلیت ها و زنان در مسائل کلیدی آگاهی یابد. اما وقتی نتیجه چنین جستجویی جز حضور تعداد انگشت شماری از

اقلیت ها و زنان نیست، ما را بیشتر به وجود تبعیض در مؤسسات و نهادهای ما رهنمون می شود. من مصرأ می خواهم که شما به چنین جستجویی ادامه دهید. اما همین جا باید تأکید کنم که اگر بدنبال ارتقاء حضور بیشتر مردم در نهادهای مان هستید، مطمئن باشید که طبقه، نقش اصلی را ایفاء می کند. نه تنها باید در مورد نژاد و جنس اعضای هیئت مدیره سؤال کنید، بلکه باید بدانید که به کدام طبقه وابسته اند و بر تغییر در ترکیب طبقاتی این هیئت ها تأکید کنید. اگر بر این مسئله تأکید زیادی کنید، با مقاومت بسیار زیادی روبرو خواهید شد. مقاومتی بسیار بیشتر از زمانی که از آن ها در مورد پایان دادن به تبعیض نژادی یا جنسی سؤال می کنید.

یکی دیگر از راه هایی که قدرت طبقاتی در سیستم سیاسی ما بازتولید می شود، از طریق خصوصی سازی فرآیند انتخاباتی است. همان گونه که سناتور "میکولسکی" اخیراً اظهار داشت، "پول، تغذیه کننده سیاست است." (Money is the Milk of Politics) و قسمت اعظم این پول از طبقه دارندگان شرکت های بزرگ می آید: در سال ۲۰۰۰، ۹۲ درصد پولی که به جیب اعضای مهم کنگره نمایندگان که در باره خدمات درمانی و مسائل مالی مربوط به آن تصمیم می گیرند، سرازیر شد، از طرف شرکت های بزرگ بیمه، بانک ها و اتحادیه های کارفرمایان، بیمارستان های خصوصی، شرکت های دارویی و مؤسسات حرفه ای نظیر AMA تأمین شده است. در واقع، اتحادی از منافع شرکت های بزرگ و طبقه متوسط بالاست که به این سیاستمداران، با هدف دفاع از منافع شرکتی و حرفه ای شان پول می رساند. سود صنایع وابسته به درمان نظیر صنایع خدمات بیمه درمانی در زمان جورج بوش (آگاه ترین رئیس جمهور آمریکا نسبت به منافع طبقاتی خود از زمان "هورر" به بعد) به بالاترین حد خود رسیده است. بگذارید همین جا تأکید کنم این وضعیت، به همان شیوه ای که نیروهای پیشرو عمل می کنند، خود را بازتولید می کند. در حقیقت، ما تقسیم شده ترین جامعه پیشرو در جهان سرمایه داری پیشرفته هستیم. ما بیشتر تمایل داریم که توجه خود را بر مسائل مربوط به جنس، نژاد، سن، یک گروه ویژه و یا مسئله ای خاص

متمرکز کنیم. ایالات متحده در واقع، کشور جنبش های اجتماعی است. من اما این تنوع را تحسین می کنم، ولی این به هیچ وجه کافی نیست. مثلاً ایالات متحده، اتحادیه سالمندان (AARP) بسیار قدرتمندی دارد، اما خدمات ارائه شده به سالمندان، از هر کشور سرمایه داری پیشرفته ای بسیار کمتر است. بیمه های اجتماعی شان حتی شامل خدمات درمانی هم نیست. همین مسئله در مورد زنان نیز صدق می کند. ما یکی از قدرتمندترین سازمان های زنان (NOW) دنیا را داریم. اما زنان آمریکایی حداقل مرخصی دوران بارداری و پس از زایمان را دارند: حداکثر چهار هفته بدون حقوق. سوئد که چنین سازمان زنان قدرتمندی ندارد، به زنان باردار، یک سال مرخصی با حقوق می دهد.

علت این همه اختلاف چیست؟ تنها توضیح، قدرت طبقاتی است. اگر لیستی از کشورهای سرمایه داری تهیه کنید و آن ها را به ترتیب "بالاترین حد رابطه شرکتی" (نظیر ایالات متحده) تا "بالاترین حد رابطه کارگری" (نظیر سوئد) طبقه بندی کنید، درخواهید یافت که در جایی که طبقه سرمایه دار بسیار قدرتمند است، کمترین حد پوشش بیمه های درمانی (هم در بخش عمومی و هم در بخش خصوصی) و شاخص های بهداشتی وجود دارد. این، البته مورد آمریکاست. اما در کشورهایی که طبقه کارگر قدرت داشته، و در نتیجه جنبش کارگری قدرتمندی را داراست (نظیر سوئد)، که به مدت چهل و هشت سال پس از پایان جنگ دوم جهانی، حزب کارگری در آن حکومت کرده است، پوشش بیمه های درمانی بسیار جامعی را با توزیع برابری از فرصت ها و شاخص های بهداشتی مشاهده خواهیم کرد. درسی که از این مسایل می گیریم، بسیار روشن است: برای ما بسیار مهم است که جنبش کارگری را در ایالات متحده تقویت کنیم و با انجام این کار و همچنین تنوع بخشیدن به جنبش های اجتماعی کمک کنیم که منافع مشترک شان را در مبارزه برای هر چه بیشتر متحد کردن و نه متفرق کردن کارگران، مشاهده کنند. و این در واقع، بهترین و بهترین کاری است که می توانیم برای ارتقاء تندرستی مردمان مان انجام دهیم.

بولیوی: گوشه ای از سیاستهای امپریالیسم در آمریکای لاتین



روزی که لوزادا استعفا داد ستون هایی از معدنچیان مسلح به دینامیت و هزاران دهقان به سمت پایتخت به راه افتاده و به کارگران که شهر را سنگر بندی کرده بودند پیوستند.

ظاهراً تغییر رئیس جمهور با مشورت آمریکا انجام شد. اولین کار رئیس جمهور جدید ملاقات با سفیر آمریکا بود. نقش سفارت آمریکا در حمایت از دولت و افسران ارتش بولیوی در به خون کشیدن تظاهرات، برای توده ها روشن بود. سفیر آمریکا دیوید گرین لی در سالهای ۱۹۸۰ مأمور رده بالای سی-آی-ا در بولیوی بود. دولت آمریکا و سفارت آمریکا در بولیوی مردم بولیوی را تهدید به انتقام گیری در صورت ساقط کردن رژیم فعلی کردند. سفیر آمریکا تهدیدش را در سخنانی خطاب به رسانه های بولیوی اینطور بیان کرد که اگر دولتی تحت تأثیر و در نتیجه شورش های خیابانی در بولیوی به قدرت برسد، جامعه بین الملل بولیوی را منزوی خواهد کرد. (نقل به معنی)

در حال حاضر هدف دولت آمریکا و سرمایه داران بولیوی ایجاد فضایی برای خاموش کردن آتش انفجارهای اجتماعی در بولیوی و آماده شدن برای تهاجم سیاسی دیگری علیه توده ها است. مسأله نیز قول هایی را که لوزادا برای حفظ دولتش به مردم می داد ولی عملی نمی کرد، تکرار می کند. یکی از این قول ها این است که مفاد قراردادهای فروش گاز و همچنین قانون های انرژی را به فرزندوم بگذارد. اما هیچ قولی برای اجرای نتایج چنین فرزندومی و یا تاریخ فرزندوم نداده است. به نظر می رسد که به دلیل سیاست مسالمت آمیز و در حقیقت خیانت اتحادیه های کارگری و رهبران دهقانان به توده ها، تغییر مهره های بالایی دولت بولیوی برای سرمایه داری و امپریالیسم اثر مطلوبی داشته است. رهبر سابق کشتکاران قهوه، رهبر کنفدراسیون بومیان کشاورز، و کنفدراسیون کارگران بولیوی اعلام کردند که برای دادن فرصتی به دولت "مسا" برای اجرای سیاست هایش اعتصابات را متوقف می کنند. رهبر کنفدراسیون کارگران، جیمی سولاریس، برای ملاقات با رئیس جمهور جدید و تقدیم لیست خواسته هایشان به او به کاخ ریاست جمهوری شتافت. او بعد از این ملاقات گفت: "ما تا زمانی که مسأله فعالانه علیه فساد مبارزه کند او را حمایت می کنیم." نطق "مسا" در ۱۹ اکتبر خطاب به اعضای کابینه جدید نشان داد که حتی با وجود سازش سازمانها و اتحادیه های دهقانی و کارگری موجود، "مسا" مطمئن نیست که بتواند آتش طغیان توده ها را خاموش کند. او گفت: "... پرتگاه هنوز در مقابل ما قرار دارد و هر نوع اشتباه و تنگ نظری و عدم دوراندیشی می تواند ما را به سقوط در آن بکشاند."

دولت بوش بلافاصله به "لوزادا" پناهندگی سیاسی داد. "لوزادا" که یک میلیونر است و به دلیل بزرگ شدن در آمریکا با لهجه غلیظی صحبت می کند بین مردم به گرینگو مشهور است (گرینگو معنی تقریباً مشابه ای با کلمه کردی جاش دارد که به خائنین اطلاق می شود).

در روز جمعه ۱۷ اکتبر ۲۰۰۳، بعد از شورش و طغیان توده ها که کشور را از نظر اقتصادی فلج کرده و منجر به کشته شدن حداقل ۸۶ نفر توسط ارتش شد، "گونزالو سانچز لوزادا Gonzalo Sanchez Lozada" رئیس جمهور بولیوی مجبور به استعفا و فرار به آمریکا شد.

رئیس جمهور جدید، کارلوس مسآ Carlos Mesa، معاون سابق لوزادا است. او نیز همچون لوزادا حامی منافع طبقه سرمایه دار وابسته به امپریالیسم است. مسآ میلیونر و صاحب مهمترین کانال تلویزیونی بولیوی، مثل لوزادا عضو حزب دست راستی MNR (جنبش ملی انقلابی) می باشد. بسیاری از سیاست های اقتصادی امپریالیستی دیکته شده از جانب صندوق بین الملل پول در دوران حکومت ائتلافی این حزب اجرا شدند.

"لوزادا" در اولین دوره ریاست جمهورییش (۱۹۹۳-۱۹۹۷) اکثر ثروت های ملی بولیوی را، مثل تلفن، راه آهن، و صنعت نفت را به سرمایه داران فروخت و رئیس جمهور جدید، مسآ، نیز از حامیان خصوصی سازی است. او همیشه از کشیدن خط لوله گاز برای صدور گاز طبیعی به آمریکا و مکزیک از طریق یکی از بنادر شیلی حمایت کرده است. اعتراض به این طرح بود که به مرکز ثقل مبارزات مردم تبدیل شد و هزاران نفر از دهقانان، معدنچیان، و زحمتکشان شهری را به مبارزه علیه دولت کشاند. از دوران مستعمراتی اسپانیا گرفته تاکنون همیشه سرمایه داران خارجی منابع طبیعی بولیوی، مثل نقره، قلع، نفت، و حالا نیز گاز را غارت کرده و فقر و استثمار وحشیانه کارگران و دهقانان این کشور را موجب شده اند.

اعتراضات و تظاهرات مردم از ژانویه ۲۰۰۳ آغاز شد. در ۱۷ فوریه بیش از ۱۵ هزار نفر در تظاهرات لاپاز خواهان استعفا لوزادا شدند. تظاهرکنندگان با دادن شعارهایی مثل: "قطع دست صندوق جهانی پول از بولیوی" مخالفت خود را با دخالت امپریالیست ها در سیاست و اقتصاد بولیوی ابراز کردند. در هفته اول فوریه نزدیک به ۳۳ نفر در تظاهرات کشته شدند. روزهای بعد در مراسم خاکسپاری این کشته شدگان باز هم تعداد بیشتری توسط سربازان ارتش کشته شدند. بیشتر کشته شدگان مردم بی سلاحی بودند که در میدان تیراندازی بین پلیس متمرکز و ارتش تحت فرمان دولت قرار گرفته بودند.

در روز یکشنبه ۱۲ اکتبر ۲۰۰۳ نیز ارتش به ال آلتو El Alto منطقه صنعتی شهر لاپاز، که مرکز اعتراضات بود حمله کرد و بر روی کارگران و دهقانانی که فقط به سنگ و چوب مسلح بودند آتش گشود و حداقل ۲۶ نفر را به قتل رساند و صدها نفر را مجروح کرد. در این حملات از هلیکوپترهای ارتشی نیز برای جلوگیری از محاصره لاپاز توسط مردم استفاده شد. ال آلتو که حدود ۶۰۰۰۰۰ نفر جمعیت دارد سومین شهر بزرگ بولیوی است. این شهر دارای پالایشگاه نفت، انبارهای بزرگ مواد غذایی بوده ولی یکی از فقیرترین شهرهای بولیوی است. بیشتر جمعیت این شهر را بومیانی تشکیل می دهند که در جستجوی کار به این شهر مهاجرت کرده اند و در حلی آبادها زندگی می کنند. قتل عام آنها توسط ارتش خشم توده ها را در سراسر کشور برانگیخت و به اعتصابات عمومی و بسته شدن جاده ها و قطع ارتباط پایتخت با دیگر شهرهای عمده کشور انجامید.

یک پرل هاربر جدید

نوشته ای از: جان پیلگر (ترجمه از: عبدالله باوی)

منشور نویسان جدید تروریسم آمریکایی

پرل یکی از بنیانگذاران PNAC است و دیگر بنیانگذاران، دیک چینی معاون کنونی رئیس جمهور، دونالد رامزفلد وزیر دفاع، پُل ولفویتز معاون وزیر دفاع، لوئیس لیبی رئیس ستاد دیک چینی، دلبیو جی بنت وزیر فرهنگ دولت ریگان و سلمان خالدزاد سفیر جورج بوش در افغانستان هستند. این ها منشورنویسان تروریسم آمریکایی هستند. طرح اولیه پروژه PNAC "بازسازی دفاع، استراتژی، نیروها و منابع برای قرن جدید" طرحی برای اهداف آمریکا از همه جهات بجز عنوان های یاد شده است.

دو سال پیش، طبق این طرح یک افزایش هزینه به مبلغ ۴۸ میلیارد دلار برای مخارج ارتش درخواست شد تا این که "واشننگتن بتواند در چندین جبهه با دشمنان بزرگی جنگیده و پیروز شود." که این حقیقتا اتفاق افتاده است. همچنین در سند نوشته شده است که آمریکا می بایستی سلاح های اتمی را پیشرفت داده و جنگ ستاران را به خواسته نخست ملی تبدیل کند، که این در حال اتفاق افتادن است و همچنین آمده است که اگر بوش قدرت را به دست بگیرد، عراق می بایستی یک هدف شود، که این نیز شده است.

ادامه مطلب در صفحه ۲۴

PNAC: the New American Century) طرح ریزی شد و همچنین انستیتوی سرمایه گذاری آمریکا، انستیتوی "هودسون" و دیگران فعال شدند و به تدریج جاه طلبی های دولت ریگان را با رژیم جورج بوش پیوند دادند. یکی از "متفکرین" جورج بوش، ریچارد پرل Richard Perle است. من با پرل، وقتی که او مشاور ریگان بود مصاحبه کردم. وقتی او درباره "یک جنگ تمام عیار" حرف می زد، چه خطایی کردم که او را دیوانه نخواندم. به تازگی وقتی که "جنگ آمریکا با تروریسم" را توضیح میداد دوباره این جمله را تکرار کرد. او گفت "مراحل مختلف، هرگز. این یک جنگ تمام عیار است. ما با دشمنان مختلفی مبارزه می کنیم، دشمنان زیادی در دنیا هستند. این حرف که ما اول باید اوضاع افغانستان را سر و سامان بدهیم و بعد عراق، این دید اشتباهی است. اگر ما فقط به بلندپروازی های خود اجازه دهیم و آن را بپذیریم، و اگر به جای سیاست بازی، خیلی ساده وارد یک جنگ تمام عیار شویم ... کودکان ما در آینده سرودهای ستایش و احترام خواهند خواند."

دو سال پیش پروژه ای توسط دو نفر شروع شد که اکنون از همراهان جورج بوش هستند. طبق این پروژه، آمریکا به "یک پرل هاربر جدید" نیاز داشت. اکنون باید با وحشت گفت که آنها به این هدف رسیده اند.

در سندی که به تازگی افشاء شده، طرح اقدامات تروریستی آمریکا بر علیه امنیت انسان ها و ملت ها به تفصیل نوشته شده است. طبق طرح، "یک حادثه فاجعه بار، یک پرل هاربر جدید" آن چیزی است که آمریکا به آن احتیاج دارد تا بر منابع و جمعیت زیادی از جهان حکمرانی کند. ... حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ "پرل هاربر جدید" را در دسترس گذاشت، چیزی که همچون "بهترین فرصت" توصیف شد و توسط گروههایی از افراطی ترین راست گرایان نظریه پرداز استفاده شد که برای انتقام جویی از شکست ویتنام تشکیل شده بودند یعنی همان راست گرایان دوره ریگان.

در دهه ۹۰ دستور جدیدی آمد: حقانیت بخشیدن به انکار "بازگشت به صلح" که در دوره جنگ سرد دنبال می شد و پروژه ای برای قرن جدید آمریکا (Project for

منطقه توسط امپریالیست ها شدیدتر می شود، جنبش های توده ای نیز گسترش می یابند. برای مثال دولت اکوادور که در صدد اجرای طرح های دیکته شده صندوق بین الملل پول برای تغییر دادن قوانین کار، کم کردن حقوق بازنشستگی و کمک های اجتماعی است، با شورش کارگران و زحمتکشان این کشور روبرو است. اعتصابات و تظاهرات وسیع کارگران، بخش خدمات و بومیان کشاورز همچنان ادامه دارد. در هندوراس نیز شاهراه ها توسط هزاران نفر از تظاهرکنندگان، برای اعتراض به سیاست های جدید اقتصادی که دولت بر اساس قراردادهایش با صندوق بین الملل پول کسب کرده است، بسته شد. دولت هندوراس قصد فروختن آب را به شرکت های خصوصی دارد که منجر به گران شدن آب آشامیدنی می شود و این در زمانی است که حقوق ۱۰۰۰۰۰ کارگر نیز کاهش داده شده است و ۸۰ درصد مردم زیر خط فقر به سر می برند.

همانطور که حوادث بولیوی نشان می دهد دولت آمریکا مصمم است که با بکار بردن وحشیانه ترین اشکال سرکوب، هژمونی اقتصادی و کنترل خود را روی منابع انرژی و دیگر منابع استراتژیک امریکای لاتین حفظ کند. اما با وجود سرکوب شدید، امپریالیسم آمریکا و سرمایه داران وابسته در این منطقه با خلق های انقلابی روبرو هستند که هیچگاه دست از مبارزه برنخواهند داشت.

در یک مصاحبه با "میامی هرالد Miami Herald" لوزادا به طغیان توده ها که موجب سقوط او شد برجسب "توطئه برای ایجاد اتحادی میان تاجرین مواد مخدر" زد. دولت لوزادا در طول کمتر از ۱۴ ماه حکومت، موجب قتل عام ۲۰۰ نفر غیر مسلح شد. فوریه ۲۰۰۳ که دولت ارتش را علیه تظاهرات بسیج کرد به فوریه سیاه مشهور است. تظاهرات توده ای در ماه فوریه علیه سیاست های تحمیلی صندوق پول بین الملل در بولیوی، مثل افزایش مالیات ها، بود. این تظاهرات بعد از اینکه پلیس نیز اعتصاب کرد و ارتش علیه پلیس به میدان آمد، به کشتار تظاهر کنندگان منجر شد. بیش از ۳۳ نفر کشته شدند. بعد از وقایع فوریه تقاضای برکناری لوزادا و محاکمه او از جانب توده ها مطرح شد. "مسا" که معاون لوزادا بود نیز در جنایات او شریک است و به همین دلیل است که وقتی جانشین لوزادا شد اعلام کرد که "لوزادا" را محاکمه نخواهد کرد.

دولت آمریکا اعلام کرد که یک تیم از مشاوران نظامی به بولیوی خواهد فرستاد. آمریکا مصمم است که به هر طریق ممکن جلوی سرپیچی از خط مشی های اقتصادی صندوق بین الملل پول و بانک جهانی و کمپانی های آمریکایی را در آمریکای جنوبی بگیرد. آمارهای موسسات وابسته به آمریکا نشان می دهند که ۴۳،۴ درصد از کل آمریکای لاتین زیر خط فقر زندگی می کنند. بولیوی فقیرترین کشور آمریکای جنوبی است و تأثیرات مخرب سیاست های امپریالیستی روی زندگی مردم این کشور شدیدتر بوده است. شواهد نشان می دهند که هر روز که غارت ثروت کشورهای

متن زیر چندی قبل توسط "شبکه ی فعالین شهر لندن" واقع در استان انتاریو کانادا در دسترس عموم قرار گرفت. این متن که به زبان انگلیسی نوشته شده است گوشه ای از ادبیات انتقادی - اعتراضی علیه جنگ افروزی های اخیر امپریالیسم آمریکا را به نمایش می گذارد. نویسنده ی مطلب ، در قالب گفتگویی که بین یک پدر و بچه ی کنجکاو او درمی گیرد ، سیاست های ضد خلقی و فریبکارانه دولت امپریالیستی آمریکا و مشخصا اشغال افغانستان و عراق را از زوایای مختلفی مورد انتقاد قرار داده و افشاء می نماید.

بابا ، چرا به عراق حمله کردیم؟

برگردان به فارسی از : الف بهرنگ

پدر : یکی از دلایلی اینه که توی اونجا آدمایی که از دولت انتقاد میکنن رو زندان میندازن و شکنجه می کنن.

بچه: مثل عراق؟

پدر : آره ، درست مثل عراق.

بچه : و مثل چین؟

پدر : مگه بهت نگفتم ، چین برا ما رقیب اقتصادی خوبیه. ولی کوبا نه.

بچه: چرا کوبا رقیب اقتصادی خوبی نیست؟

پدر : میدونی چیه ، خیلی وقت پیشا ، توی دهه ۱۹۶۰ ، دولت ما یه قانونی وضع کرد که هر معامله ای با کوبا رو غیرقانونی و ممنوع اعلام کرد و قرار شد هیچ کی هیچ معامله ای با کوبا نداشته باشه تا موقعی که کوبا از کمونیستی بودن دست ورداره و مثل ما سرمایه داری بشه.

بچه: ولی اگه ما این قوانین رو لغو کنیم و با اونا وارد معامله بشیم ، اون وقت این کار به کوبایی ها کمک نمی کنه که اونا مثل ما سرمایه داری بشن؟

پدر : حالا تو هم برا ما عقل کل شدی ، زبان درازی نکن بچه!

بچه: آخه کجا زبان درازی کردم؟

پدر : اصلا از اینم که بگذریم ، توی کوبا مردم آزادی مذهبی ندارن.

بچه: آها یعنی مثل چین و قزیه ی فرقه ی "فالن یانگ"؟

پدر : عجا ، چند بار بهت بگم ، بس کن! این قدر از بدی چین حرف نزن. تازه ، صدام حسین با کودتای نظامی سر کار اومد ، به همین خاطر هم رهبری اون یه رهبری واقعا مشروع نیست.

بچه: کودتای نظامی یعنی چه؟

پدر : یعنی اینکه یه ژنرال ارتشی - به جای اینکه مثل ما توی آمریکا انتخابات آزاد برگزار کنه - به زور دولت رو توی دست خودش میگره.

بچه: ولی مگه حاکم پاکستان با کودتای نظامی به قدرت نرسید؟

بچه: اون دلیلی که میگی ، چی بود؟

پدر : حتی اگه یه همچی سلاح هایی هم نداشتن ، ولی خود صدام حسین آدم دیکتاتور و بی رحمی بود و همین خودش دلیل خوب دیگه ای بود که بریم عراق رو اشغال کنیم.

بچه: ولی آخه چرا؟ یه دیکتاتور بی رحم توی یه کشور مگه چکار می کنه که باید رفت و اون کشور رو اشغال کرد؟

پدر : خب ، یکی از اون کارا این بود که مردم خودش رو شکنجه میکرد.

بچه: مثلا مثل همون رفتاری که تو چین با مردم میکنن؟

پدر : چی میگی بچه جان ، چین رو با عراق مقایسه نکن. چین برا ما رقیب اقتصادی خوبیه ؛ توی چین میلیون ها آدم مثل برده کار میکنن تا جیب شرکت های آمریکایی رو پرتر کنن.

بچه: یعنی اینکه اگه یه مملکتی بذاره مردمش به نفع شرکت های آمریکایی استثمار بشن ، اون وقت اون مملکت، مملکت خوبیه حتی اگه دولت اون مملکت مردم خودش رو شکنجه کنه؟

پدر : آفرین به تو ؛ معلومه که خوبه.

بچه: چرا مردم عراق شکنجه میشدن؟

پدر : به خاطر جرایم سیاسی ، مهم تر از همه به خاطر اینکه از دولت انتقاد میکردن. کسایی که از این کارا می کردن رو زندان مینداختن و شکنجه میکردن.

بچه: ولی مگه این درست همون چیزی نیست که توی چین اتفاق میافته؟

پدر : بهت گفتم که ، چین فرق می کنه.

بچه: آخه فرقی چیه؟

پدر : خب ، یکی از اونا اینه که توی عراق، حزب بعث حاکم بود ولی چین ، یه کشور کمونیستیه.

بچه: ولی مگه خودت یه بار بهم نگفتی که کمونیست ها آدمای بدی هستن؟

پدر : نه ، فقط کمونیست های کوبایی بد هستن.

بچه: چرا کمونیست های کوبایی بد هستن؟

بچه : بابا ، چرا به عراق حمله کردیم؟

پدر : برا اینکه سلاح های کشتار جمعی داشتن عزیزم.

بچه: ولی بازرسای سازمان ملل هیچکدوم از این سلاح ها رو پیدا نکردن.

پدر : برا اینکه عراقی ها اونا رو قایم کردن.

بچه: برا همین عراق رو اشغال کردیم؟

پدر : آره جانم. اشغال کردن همیشه بهتر از بازرسی کردنه.

بچه: آره ولی بعد از اشغال عراق هم باز هیچکدوم از این سلاح ها رو پیدا نکردیم ، اینطور نیست؟

پدر : آره ولی این به این خاطره که اونا رو حسابی قایم کردن. اصلا نگران نباش ، احتمالا تا انتخابات سال ۲۰۰۴ یه چیزی پیدا می کنیم.

بچه: چرا عراق این سلاح هایی که میگی رو می خواست؟

پدر : خب معلومه ، برا اینکه توی جنگ از اونا استفاده کنه.

بچه: آخه من نمی فهمم. اگه اونا اون همه از این سلاح ها داشتن پس چرا وقتی ما با اونا وارد جنگ شدیم از اونا استفاده نکردن؟

پدر : خب معلومه ، حتما برا اینکه نمی خواستن کسی بفهمه که یه همچی سلاح هایی دارن ؛ برا همین هم ترجیح دادن هزار هزار بمیرن ولی از خودشون دفاع نکن.

بچه: ولی بابا آخه یه همچی چیزی معنی نمیده که! وقتی یه همچی سلاح های گنده گنده ای داشته باشن اون وقت چرا باید استفاده از اونا رو به مردن ترجیح بدن؟!

پدر : خب اونا فرهنگشون با ما فرق داره ، نباید هم معنی بده.

بچه: نمیدونم نظر تو چیه بابا ، ولی من فکر نمی کنم اونا اصلا این سلاح هایی که دولت ما میگه ، داشتن.

پدر : میدونی چیه بچه جون ، اصلا مهم نیست که داشتن یا نه ، از اینم که بگذریم ما یه دلیل خوب دیگه برا اشغال عراق داشتیم.

و سرمایه داری شدن ، درست مثل ما. این روزا به اونا میگیم روسها.

بچه: یعنی حالا شوروی ها ... نه ببخشی روسها ، حالا روسها دوست ما حساب میشن؟

پدر: نه ، نه واقعا. میدونی چیه ، اونا سالهای سال دوست ما بودن ، یعنی درست از موقعی که دیگه از شورایی بودن دست برداشتن. ولی بعدا تصمیم گرفتن با اشغال عراق از طرف ما راه نیان. به همین خاطر حالا ما از دست اونا خیلی عصبانی هستیم. از فرانسوی ها و آلمانی ها هم همین طور.

بچه: یعنی فرانسوی ها و آلمانی ها هم محور شیطانی اند؟

پدر: شیطانی ی شیطانی که نه ، ولی همون قدر بد هستن که باید اسم "فرنج فرایز" و "فرنج تُست" رو عوض کنیم و بجاش بگیم "فریدوم فرایز" و "فریدوم تُست".

بچه: همیشه اسم غذاها رو عوض میکنیم وقتی یه کشوری کاری که ما میخوایم انجام بده انجام نمیده؟

پدر: نه ، اینکارو فقط با دوستانمون می کنیم. با دشمنان ، میریم کشورشون رو اشغال میکنیم.

بچه: ولی مگه عراق یه موقعی دوست ما نبود ، توی دهه ۱۹۸۰؟

پدر: درسته بود ، ولی اون موقع داشت با ایران می جنگید ، به همین خاطر دوست ما بود ، البته خب موقتا.

بچه: چرا با ایران جنگیدن باعث میشه که صدام دوست ما حساب بشه؟

پدر: چون اون موقع ایران دشمن ما محسوب میشد.

بچه: این مربوط به همون موقعی نیست که مردم کردستان رو با گاز شیمیایی قتل عام کرد؟

پدر: درسته ، ولی اون وقتا چون داشت با ایران میجنگید ما هم رومون رو اون ور کردیم که بهش حالی کنیم که باهش دوستیم.

بچه: یعنی هر کی که با دشمنای ما بجنگه خودبخود میشه دوست ما؟

پدر: بیشتر وقتا آره ، اما نه همیشه.

بچه: و یعنی هر کی که با یکی از دوستای ما بجنگه خودبخود دشمن ما حساب میشه؟

پدر: آره ، اینم گاهی اوقات صدق میکنه. البته ، اگه شرکتای آمریکایی بتونن در عین حال با فروختن سلاح به هر دو طرف ، سود ببرن که چه بهتر.

وقتی اونا گل کاشته باشن ، ولی وقتی این کار رو با کسی که دزدی کرده انجام بدن اون وقت اون رو ظالمانه می دونیم.

بچه: مگه اینطور نیست که توی عربستان سعودی هم دست و سر آدمها رو از تن جدا می کنن؟

پدر: اون فرق داره. توی افغانستان یه حکومت پدرسالار مستبد حاکم بود که به زن ها ستم می کرد و اونا رو مجبور میکرد توی کوچه و بازار برقه سرشون کنن و اگه یکی از اونا سرپیچی میکرد سنگسارش می کردن.

بچه: مگه زن ها توی عربستان سعودی یه همچی وضعی ندارن؟

پدر: نه ، توی عربستان اون که زن ها می پوشن صرفا یه پوشش سنتی ی اسلامی ، همین.

بچه: خب اینا چه فرقی با هم دارن؟

پدر: این پوشش سنتی ی اسلامی ای که زن ها توی عربستان می پوشن هم باوقاره و هم از پارچه های مد روزه که همه ی بدن زن ها رو به غیر از چشماشون و انگشتاشون می پوشونه. ولی برقه نه ، برقه ابزار شیطانی ی ظلم و ستم پدرسالارانه ست که همه ی بدن زن ها رو به غیر از چشماشون و انگشتاشون می پوشونه.

بچه: به نظر میاد که هر دو تای اینا یه چیزن با دو اسم مختلف.

پدر: حالا بند نکن به مقایسه کردن افغانستان و عربستان. عربستان دوست ماست.

بچه: ولی مگه نگفتی که ۱۵ تا از اون ۱۹ تا هواپیما با اهل عربستان بودن؟

پدر: درسته ، ولی توی افغانستان تعلیم دیده بودن.

بچه: کیا اونا رو تعلیم دادن؟

پدر: یه آدم خیلی بدی به اسم "اسامه بن لادن".

بچه: بن لادن اهل افغانستان بود؟

پدر: نه ، نه ، اونم اهل عربستان بود. ولی آدم بدی بود ، خیلی خیلی بد.

بچه: ولی یادم میاد که اونم یه موقعی دوست ما بود.

پدر: اما فقط اون وقتا که توی دهه ۱۹۸۰ به اون و "مجاهدین" کمک کردیم نیروهای اشغالگر شوروی رو بندازن بیرون.

بچه: شوروی ها کیا بودن؟ همون امپراطوری شیطانی ای نبود که ریگان ازش حرف می زد؟

پدر: حالا دیگه شوروی ای در کار نیست. اتحاد شوروی توی دهه ۱۹۹۰ از هم پاشید ، حالا اونام انتخابات دارن

پدر: منظورت ژنرال پرویز مشرفه؟ آره راست میگی ولی پاکستان با ما دوسته.

بچه: خب چطور پاکستان دوست ما حساب میشه وقتی رهبر پاکستان مشروعیت نداره؟

پدر: من اصلا نگفتم که پرویز مشرف مشروعیت نداره.

بچه: ولی مگه همین الان نگفتی که یه ژنرال ارتشی که با زور یه دولت مشروع را منحل می کنه و خودش سر کار میاد نامشروع؟

پدر: نه ، فقط صدام حسین اینطوره. پرویز مشرف دوست ماست چون به آمریکا کمک کرد افغانستان رو اشغال کنیم.

بچه: چرا افغانستان رو اشغال کردیم؟

پدر: بخاطر کاری که توی ۱۱ سپتامبر با ما کردن.

بچه: افغانستان توی ۱۱ سپتامبر با ما چی کار کرد؟

پدر: الان میگم ، توی ۱۱ سپتامبر ، ۱۹ نفر که ۱۵ تا از اونا اهل عربستان سعودی بودن چار تا هواپیما رو دزدیدن و سه تا از اونا رو زدن به ساختمان و اینجوری سه هزار تا آمریکایی رو کشتن.

بچه: خب این چه ربطی به افغانستان داره؟

پدر: اون آدمای بد توی افغانستان تعلیم دیده بودن ، جایی که طالبان حکومت می کرد.

بچه: طالبان ها همون متعصب های اسلامی نیستن که دست و سر آدمها رو قطع می کردن؟

پدر: درسته ، همون ها بودن. نه فقط دست و سر آدمها رو قطع می کردن ، به زن ها هم ستم می کردن.

بچه: ولی مگه دولت بوش نبود که توی ماه مه ۲۰۰۱ ، یه چیزی حدود ۴۳ میلیون دلار به اونا داد؟

پدر: درسته ، ولی اون پول رو بخاطر اینکه حسابی علیه مواد مخدر جنگیده بودن به عنوان جایزه ، گرفتن.

بچه: علیه مواد مخدر؟

پدر: آره ، طالبان ها برا جلوگیری از کشت گل خشخاش خیلی کمک کردن.

بچه: چطور تونستن یه همچی کار بزرگی بکن؟

پدر: خیلی ساده ، هر کی رو با خشخاش دستگیر می کردن دست و سرش رو از تن جدا می کردن.

بچه: یعنی اینکه وقتی طالبان ها دست و سر آدمایی که گل می کاشتن رو از تن جدا می کردن ، این کارشون درست بود ولی وقتی که این کار رو به دلایل دیگه انجام می دادن نه؟

پدر: کاملا درسته. ما هیچ مخالفتی با این نداریم که بنیادگرای اسلامی متعصب سر از تن آدمها جدا کنن

ستون آزاد

توطئه های تروریستی

و تحریکات امریکا در ونزوئلا

روناک مدائن

بعد از حمله ۱۱ سپتامبر به نیویورک، امپریالیسم امریکا برای اجرای سیاست های استعماریش از بهانه به اصطلاح مبارزه با تروریسم حداکثر استفاده را می کند. افغانستان را با خاک یکسان کرد، عراق را به اشغال خود درآورد و آماده است هر نوع مخالفتی را از جانب افراد و دولت ها با عکس العمل های شدید مثل حمله نظامی و با ترور پاسخ گوید. یکی از کشور هائی که از نظر برخی مطبوعات امریکا بعد از عراق باید جزء اهداف حمله نظامی امریکا قرار گیرد از قرار ونزوئلا می باشد که دخالت های امریکا هر روز در آن ابعاد بیشتری می گیرد.

هوگو چاوز، رئیس جمهور ونزوئلا، ماه گذشته به دنبال فاش شدن تروری که گفته شد با حمایت سی-آی-ا علیه او طرح شده بود، سفرش را برای شرکت در نشست عمومی سازمان ملل لغو کرد. سازمان اطلاعات ونزوئلا اعلام کرد که تروریست ها قصد خرابکاری در هوایماری چاوز را داشتند که قرار بود از کاراکاس به نیویورک پرواز کند. در اواخر سپتامبر و اوایل اکتبر ۲۰۰۳ نیز چندین عملیات، مثل پرتاب بمب به سنگرهای نظامی نزدیک به کاخ ریاست جمهوری و حمله به سفارت کلمبیا در کاراکاس، صورت گرفت.

در آوریل ۲۰۰۲ کودتائی که گفته میشد مورد حمایت امریکا قرار داشته علیه او صورت گرفت. کودتاچیان به مدت ۲ روز چاوز را در جزیره ای زندانی کرده و منتظر دستور از امریکا شدند. ولی اعتراضات بی سابقه مردم و تظاهرات میلیونی در خیابان های کاراکاس، اختلافات بین سیاستمداران آمریکائی را افزایش داده و بالاخره به شکست کودتا منجر شد. از آن پس بارها اقداماتی علیه دولت چاوز توسط دولت امریکا و مخالفین اش در طبقه حاکمه ونزوئلا صورت گرفته است، از جمله این اقدامات قطع وام های ونزوئلا از جانب بانک صادرات و واردات امریکا در ماه جولای ۲۰۰۳، و دخالت های مستقیم سفیر امریکا در امور داخلی ونزوئلا بوده است. سفیر امریکا در ونزوئلا شخصی به نام "چارلز شاپیرو" می باشد که نقش محوری او در کشتار و قتل عام های سالوادور و نیکاراگوئه بر کسی پوشیده نیست. شاپیرو از ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۸ مشاور سیاسی سفارت امریکا در سان سالوادور بود (این مقام پوششی است برای نماینده های غیرعلنی سی-آی-ا در کشورهایی که امریکا قصد دخالت در امور آنها را دارد). در آن سالها امریکا از سالوادور به عنوان پایگاهی برای هدایت عملیاتش علیه نیکاراگوئه استفاده میکرد. دولت چاوز بارها به تعلیم و آموزش نظامی مخالفینش در خاک امریکا و با حمایت دولت امریکا اعتراض کرده است. در فلوریدا شخصی به نام "لوتیز گارسیا"، یکی از مهره های کودتای ۲۰۰۲، همراه با جریانی به نام "اتحاد کماندوهای اف-۱۴" (مخالفین فیدل کاسترو)، شبه ارتشی را سازماندهی کرده اند که در حال حاضر ۵۰ نفر را آموزش نظامی می دهد. (به نقل از وال استریت ژورنال - ژانویه ۲۰۰۳) رسانه های آمریکائی در بستر تنش های بین دو دولت به ندرت به

مسائل امنیتی که چاوز مطرح میکند می پردازند و معمولاً اتهاماتی را که چاوز به دولت امریکا می زند به خیالاتی بودن و عدم تعادل روحی چاوز نسبت می دهند. بعد از شکست کودتای آوریل، چاوز بیش از ۱۰۰ نفر از فرماندهان ارتش را از کار برکنار کرد و از آن موقع تاکنون تلاش های متعدد مخالفین چاوز برای عملیات مجدد علیه دولت چاوز بی نتیجه مانده است. مثلاً پلیس کاراکاس توسط شهردار این شهر علیه طرفداران چاوز بسیج شد و در روز سوم ژانویه ۲۰۰۳ به سمت تظاهرکنندگان در خیابانهای کاراکاس تیراندازی کرد و ۲ نفر از طرفداران چاوز کشته شدند. در عکس العمل به این واقعه، سربازان ارتش به مراکز پلیس حمله کرده و تمام سلاح های سنگین پلیس را ضبط کردند. در حال حاضر پلیس کاراکاس فقط به کلت کمری مجهز است.

چاوز که خود یک ارتشی سابق است و رهبری کودتایی ناموفق علیه دولت ونزوئلا در سال ۱۹۹۲ را بر عهده داشت، تلاش می کند که با فریب کارگران و طبقات محروم قدرت خود را هر چه بیشتر مستحکم سازد. چاوز علیرغم همه تبلیغاتی که مخالفین اش در طبقه حاکم براه انداخته اند نه تنها یک سوسیالیست نیست بلکه حامی سرسخت نظام سرمایه داری حاکم است که برخی سیاست های به اصطلاح فرمیستی اش او را در مقابل بخشی از طبقه حاکم در ونزوئلا قرار داده است.

رسانه های امریکا در حوادث ونزوئلا نقشی تبهکارانه داشتند. واشنگتن پست، نیویورک تایمز، لس آنجلس تایمز، و آسوشیتدپرس در کاراکاس خبرنگاران ثابتی داشتند که از نزدیک شاهد حوادث بودند اما در گزارشات شان خبرها را وارونه جلوه می دادند.

در اوایل دسامبر ۲۰۰۲ نیز مخالفین چاوز اعتصابات دکترها، صاحبان رستوران ها و دیگر مراکز اقتصادی متوسط را راه انداختند که در مقایسه با اعتصاب در نفت، این اعتصابات تأثیر بسیار کمی روی اقتصاد ونزوئلا گذاشتند.

اعتصاب نفت توسط مدیران PDVSA صورت گرفت که یک کمپانی نفت دولتی است و بیشتر صادرات و نصف درآمد دولت ونزوئلا را تأمین می کند. مسئولین این کمپانی که اکثرشان از سالها قبل در این موقعیت قرار دارند از حمایت مدیران و مهندسین رده بالا و رهبران اتحادیه های زرد برخوردار بودند. علیرغم اعتصاب، مخالفین اعتصاب توانستند که در ۲ پالایشگاه از ۳ پالایشگاه عمده، افرادی را جایگزین مهندسین و مدیران اعتصابی کنند و به این دلیل دولت چاوز توانست تولید نفت را، هر چند در سطح محدودی، از سر بگیرد. بدین ترتیب تولید نفت به سطحی رسید که احتیاجات داخلی کشور را تأمین می کرد. صدور نفت به ونزوئلا توسط برزیل، روسیه، و چند کشور دیگر که مخالف اقدامات امریکا علیه چاوز بودند نیز کمک بزرگی برای دولت چاوز بود.

اولین اعتصابات که متوقف شدند اعتصاب بانک ها بودند. شکست سریع اعتصاب بانک ها به این دلیل بود که اعتصاب بانک ها فقط روی زندگی ثروتمندان تأثیر منفی گذاشته بود نه روی زندگی کارگران که امورات زندگی شان را با پول نقد می گذرانند. در ابتدا امریکا از اعتصابات نفت با هدف سقوط دولت چاوز حمایت می کرد. اما وقتی دولت چاوز توانست نفت داخلی را تأمین کند، قیمت ها در امریکا افزایش یافتند، ادامه اعتصابات به ضرر امریکا شد. بنابراین بلافاصله بعد از اینکه امریکا از متوقف شدن ورود روزانه ۱،۳ میلیون بشکه نفت از ونزوئلا به امریکا اظهار نگرانی کرد، مسئولین کمیته های اعتصاب که زیر نفوذ امریکا بودند، دستور پایان بخشیدن به اعتصابات را دادند. علاوه بر آن، با حمایت دولت جدید برزیل، اکوادور و بقیه تولیدکنندگان نفت امریکای لاتین از چاوز، فعالیت های امریکا علیه چاوز سد راه رابطه

انحلال سازمان

"کنگره برای دموکراسی و آزادی در کردستان"

به دنبال برگزاری کنگره سازمان "کنگره برای دموکراسی و آزادی در کردستان" در ۲۶ اکتبر در شمال عراق هیئت رهبری این سازمان در ۱۱ نوامبر با انتشار بیانیه ای این سازمان را منحل نمود.

در این بیانیه که توسط هیئت رهبری امضاء شده است، آمده است: "انحلال "کنگره" راه را برای ایجاد یک ساختار سازمانی جدید و دموکراتیک باز می کند که به توسط آن منافع مردم کرد نمایندگی گردد."

"کنگره برای دموکراسی و آزادی در کردستان" که در واقع به جای "حزب کارگران کردستان" (پ.ک.ک) تشکیل شده بود، پس از دستگیری "اوجالان" رهبر "پ.ک.ک"، در سپتامبر ۱۹۹۹ به طور یک جانبه اعلام آتش بس کرده بود و با این تصمیم عملاً شکست سیاست های قبلی را رسماً پذیرفت.

"بازسازی" سازمان اطلاعات و امنیت عراق . زیر نظر مستقیم سازمان سیا

دولت بوش برای تشدید سرکوب مردم معترض عراق و کنترل هرچه شدیدتر نارضایتی های توده ای، تصمیم به "تاسیس" و به عبارت بهتر "بازسازی" سازمان اطلاعات و امنیت عراق، زیر نظر مستقیم سیا گرفته است. مطابق اظهارات مقامات عراقی به روزنامه "الوطن" کویت، افسران سابق وزارت اطلاعات عراق با دریافت "دعوت نامه هایی" از طرف "شورای حکومت انتقالی" برای پیوستن به سازمان اطلاعات عراق زیر نظر سیا آمادگی خود را برای آغاز به کار مجدد و پیشبرد "سیاستهای جدید" اعلام کرده اند.

دعوت دولت آمریکا از افسران سابق سازمانهای اطلاعاتی مخوف صدام حسین برای کار در سازمان اطلاعاتی جدید در شرایطی است که این سازمانها نظیر "مخابرات"، "استخبارات" و ... در طول چند دهه حاکمیت رژیم دیکتاتوری صدام نقش کثیف و جنایتکارانه ای را در سرکوب مبارزات مردم عراق بر علیه دیکتاتوری صدام ایفاء کرده و به حق مورد تنفر مردم عراق هستند.

گسترش روزافزون فقر بنابه گزارش سازمان بین المللی کار

دبیر کل سازمان بین المللی کار در گزارش خود به کنفرانس سالانه این سازمان در رابطه با گسترش فقر و بیکاری در سطح جهان اعلام نمود که نیمی از مردم جهان یعنی ۲/۸ میلیارد نفر با کمتر از ۲ دلار در روز زندگی می کنند و از این تعداد بیش از یک میلیارد نفر حتی با یک دلار یا کمتر از آن در روز زندگی می نمایند. در این گزارش تعداد بیکاران جهان ۱۸۰ میلیون نفر اعلام گردید.

← آمریکا با دیگر کشورهای امریکای جنوبی نیز می شد. دخالتهای تجاوزکارانه آمریکا در ونزوئلا و تاریخ تجاوزات امپریالیسم آمریکا و جدیدترین شان در عراق، ثابت می کنند که آمریکا آماده است برای رسیدن به اهدافش از جنایتکارانه ترین روش ها استفاده کند. آمریکا ترورهایی را که در اقصی نقاط جهان انجام داده است نه تنها انکار نمی کند بلکه با گذاشتن اسم "مبارزه با تروریسم" روی این عملیات آنها را تأیید نیز می کند (مثل ترور های آمریکا در یمن و افغانستان). آمریکا همچنین از ترورهایی که اسرائیل انجام داده و یا در صدد انجام آنهاست (مثل طرح ترور یاسر عرفات) علناً حمایت کرده است. حتی ورق زدن روزنامه های آمریکایی نیز نشان میدهد که برخی در آمریکا تحت عنوان جنگ با تروریسم قصد پیش برد سیاست های ارتجاعی خاصی را در ونزوئلا دارند. بخش هایی از رسانه های دست راستی در آمریکا به تبلیغ راه اندازی یک حمله همه جانبه علیه دولت چاوز ادامه می دهند. دولت بوش با اینکه خود از شبه نظامیان و تروریست های مخالف ونزوئلا حمایت مالی و تسلیحاتی و آموزشی می کند دولت چاوز را متهم به حمایت از تروریسم می کند. نشنال رویو، که یکی از ارگان های مهم دست راستی در آمریکا است در ۸ ژانویه ۲۰۰۳ گزارشی را منتشر کرد که در آن ادعا کرد بعد از حمله ۱۱ سپتامبر دولت چاوز با هدف حمایت از القاعده به رژیم طالبان کمک های اقتصادی کرده است.

در شماره ۶ اکتبر US News & World Report در مقاله ای تحت عنوان Terror close to home نوشته شد: "چاوز از تروریست ها حمایت میکند و واشنگتن با هشیاری مراقب است. واشنگتن معتقد است که تروریسم یک مسئله مختص به خاورمیانه نیست بلکه باید مراقب توطئه های تروریست ها از سمت جنوب نیز بود." دلیلی که برای "حمایت چاوز از تروریسم" در این مقاله آورده شده است این است که چاوز به عرب ها جا و مکان داده است. منظور این مقاله عرب هایی هستند که سالهاست شهروند ونزوئلا می باشند.

خصوصاً آمریکا با دولت چاوز ریشه در همان واقعیاتی دارد که منجر به حمله آمریکا به عراق شد. ونزوئلا پنجمین صادرکننده نفت در جهان است و امپریالیسم آمریکا مصمم است که هژمونی خود را روی منابع استراتژیک انرژی در ونزوئلا هر چه وسیعتر اعمال کند. سیاست های چاوز در بازار جهانی نفت نیز برای واشنگتن بسیار اهمیت دارد. مواضع مختلف سیاسی و اقتصادی چاوز خشم آمریکا را برانگیخته است: افزایش قیمت نفت، مخالفت چاوز با حضور نماینده دولت موقت عراق که دست نشانده آمریکا است در نشست های اوپک، معامله پایاپای نفت بین ونزوئلا و دیگر کشورهای امریکای لاتین، و استفاده از یورو به جای دلار در معاملات تجاری ونزوئلا با دیگر کشورها از زمره این سیاستها می باشند.

اقتصاد ونزوئلا به دلیل اعتصابات و خرابکاری های جناح های مخالف چاوز صدمات زیادی دیده است. سیاست های اقتصادی و "رفرم های" اجتماعی چاوز نه تنها نتوانسته و نمی تواند منافع و خواست های توده های زحمتکش و طبقات محروم ونزوئلا را به طور واقعی تأمین کند، بلکه نمی تواند از اوج گیری تضادهای درونی طبقه حاکم نیز جلوگیری کنند بنابراین بروز کودتاهای دیگر نیز کاملاً محتمل است.

حوادث ونزوئلا که خود گویای حدت یابی تضادهای درونی طبقه حاکمه این کشور می باشد بار دیگر نشان می دهد که همه دارودسته های طبقه حاکم تا مغز استخوان بر ضد منافع توده های ستمدیده می باشند. و به همین دلیل در چارچوب جناح های طبقه حاکمه هیچ چشم اندازی جهت رهایی در مقابل توده ها قرار ندارد. و توده ها تنها زمانی می توانند بسوی پیروزی گام بردارند که طبقه کارگر توانسته باشد رهبری خود را بر مبارزات جاری اعمال نماید.

ماهر آرار :

ژرپائی سیاست های جنایتکارانه دولت آمریکا



واشنگتن پست از جانب یکی دیگر از مقامات دولت آمریکا نوشت: "زمانی هست که ما نمی توانیم اطلاعاتی را که می خواهیم از زندانیان و افراد

مشکوک بگیریم ، و شیوه هایی وجود دارند که ما نمی توانیم به کار ببریم ، بالاخره یک نفر باید این کارها را برایشان انجام دهد و این اطلاعات را برایشان کسب کند."

آرار در اواسط اکتبر ۲۰۰۳ ، پس از اینکه آمریکا از بمباران سوریه توسط اسرائیل حمایت کرد ، به ناگهان آزاد و به کانادا فرستاده شد. این دقیقاً نشان داد که شکنجه آرار توسط سوریه به دستور آمریکا بوده است.

با اینکه دولت کانادا همکاریش را با آمریکا تکذیب می کند اما وجود تناقضات بسیار در اظهارات مسئولین این کشور خلاف آن را ثابت می کند. در هفته های اخیر اطلاعاتی در مورد بازجویی های آرار در آمریکا و سوریه به رسانه های کانادایی درز پیدا کردند. منابعی که این اطلاعات را فاش کرده اند ناشناس مانده اند. در ماه آگوست ۲۰۰۳ نیز فرستاده کانادا به سوریه اعلام کرد که آرار را در زندان ملاقات کرده و آرار به او اطمینان داده که شکنجه ای در کار نبوده است. اما آرار پس از بازگشتش به کانادا این اظهارات نماینده کانادا را تکذیب کرد و گفت که واقعیت کاملاً برعکس بوده است. در حقیقت آرار در ملاقاتش با فرستاده کانادا در زندان سوریه جان خود را در خطر انداخته و برای او شرح داده که چگونه شکنجه شده است.

آرار تنها قربانی آدمربایی های آمریکا نیست. زندان های مصر ، پاکستان ، اندونزی ، یوگسلاوی ، و بسیاری کشورهای دیگر و حتی زندان های آمریکا در پایگاه های نظامی در داخل و خارج خاک این کشور پر از افراد بیگناهی هستند که به دستور آمریکا شکنجه و اعدام می شوند. به عنوان مثال آرار در زندان سوریه به طور اتفاقی با کانادایی دیگری به نام عبدالله الملکی برخورد کرد. الملکی نیز یکی دیگر از قربانیان آدم ربایی های آمریکا است. با اینکه هیچ مدرکی علیه او وجود ندارد حدود یک سال است که در زندان سوریه در زیر شکنجه به سر می برد. علیه این زندانیان هیچ مدرکی وجود ندارد و آنها با شیوه هایی که در دیکتاتورهای نظامی آمریکای لاتین رایج است ، ربوده شده و هیچ کس از سرنوشت شان مطلع نمی شود.

شرح بسیار ناگواری که "ماهر آرار" از چگونگی دیپورت شدنش به سوریه توسط دولت آمریکا داده افشاء کننده بربریت و جنایات سرمایه داری به اسم مبارزه با تروریسم است. دولت آمریکا افرادی را که مشکوک به ارتباط با سازمان های تروریستی هستند می رباید و به کشورهایی که خود اذعان دارد رژیم حاکم بر آنها دیکتاتوری است تحویل می دهد. این رژیم ها نیز این افراد را شکنجه و حتی گاه اعدام می کنند. تاکنون ده ها نفر از شهروندان کشورهای مختلف ، از اندونزی گرفته تا پاکستان و یوگسلاوی سابق ، به این طریق طعمه امریکا شده اند.

ماهر آرار شهروند کانادایی و متولد سوریه است. این مهندس کامپیوتر ۳۳ ساله در سپتامبر ۲۰۰۲ برای گردش و دیدارهای خانوادگی به تونس رفت و در راه بازگشت به کانادا ، در فرودگاه نیویورک دستگیر شد.

آرار مدت ۱۲ روز در اداره مهاجرت نیویورک تحت بازجویی بود و برای ۲۸ ساعت اجازه خوابیدن و غذا خوردن به او ندادند. ۵ روز اول اجازه تماس با دنیای خارج را نداشت و به او گفته شد که چون شهروند آمریکا نیست حق داشتن وکیل ندارد. سپس مأمورین اف-بی-آی دست و پایش را با زنجیر بستند ، او را مجبور به برهنه شدن کامل کرده و به این ترتیب او را بازرسی بدنی کردند. آمپول های نامشخصی به او تزریق شد و او را مجبور به امضای اوراقی کردند که اجازه خواندنشان را نداشت. آرار در طول ۱۵ سال اقامتش در کانادا مرتکب هیچ جرمی نشده است و دولت آمریکا نیز هیچ نوع مدرکی علیه آرار نداشت و ندارد. با این وجود و با آگاهی به این امر که رژیم سوریه آرار را شکنجه و احتمالاً اعدام خواهد کرد، او را به سوریه دیپورت کردند.

او بیشتر ۱۰ ماهی که در زندان سوریه بود را در سلول انفرادی گذراند و با کابل برق و شوک الکتریکی شکنجه شد. به مرور زمان و با اعتراف مقامات رژیم سوریه مشخص شد که آمریکا در حقیقت آرار را برای شکنجه شدن به سوریه فرستاده است. آمریکا بر روی این نوع شکنجه و کالتی ، اسم رمز "دیپورت ویژه" گذاشته است.

معمولاً آمریکا تحویل دادن افراد را به رژیم هایی که در زندان هایشان شکنجه و اعدام دارند تکذیب می کند چون این عمل خلاف قانون آمریکا و قوانین بین المللی است. اما در مورد آرار دولت آمریکا از عمل خود دفاع کرد. یکی از مقامات پنتاگون به واشنگتن پست گفت: "از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تا کنون چندین دیپورت از این نوع (دیپورت ویژه) وجود داشته که بسیار موفقیت آمیز و مثبت بوده اند."

بابا ، چرا به عراق ... (بقیه از صفحه ۱۹)

بچه: چرا بهتر؟

پدر: چون جنگ برای اقتصاد خیلی خوبه ، و این یعنی این که جنگ برا آمریکا نعمته. بعلاوه ، از اونجا که خدا با آمریکاست هر کی با جنگ مخالف باشه یه کمونیست کافر غیر آمریکاییه. حالا میفهمی چرا به عراق حمله کردیم عزیزم؟

بچه: آره گمان کنم می فهمم. ما به عراق حمله کردیم چون خدا بهمون گفت اینکارو بکنیم ، درست فهمیدم؟

پدر: آفرین به تو ، همین طوره.

بچه: ولی آخه ما چطور فهمیدیم خدا از ما خواسته بریم به جنگ عراق؟

پدر: میدونی چیه ، خدا خودش شخصا با جرج دبلیو بوش حرف میزنه و بهش میگه چکار کنه.

بچه: یعنی خلاصه اینکه ما به عراق حمله کردیم چون جرج دبلیو بوش از اون بالا بالاها حرف شنوی داره؟

پدر: آفرین به تو بچه خوب ، حالا بالاخره فهمیدی که دنیا دست کیه.

خب بسه برا امشب ، حالا برو برا خودت تخت بگیر بخواب. شب بخیر عزیزم.

شب بخیر بابا. ■

خوانندگان مبارز "پیام فدایی"

برای غنا بخشیدن به محتوای نشریه و برای رفع کمبودهای آن ، ما به شما تکیه داریم. نظرات ، انتقادات و پیشنهادات خود را برای ما بنویسید. بدون شک یک نشریه انقلابی زمانی موفق خواهد بود که به توده ها و به مجموعه هوادارانش متکی باشد.

مشاهدات عینی از وضعیت کنونی افغانستان

چند تن از پناهندگان افغانی در اروپا که در تابستان سال جاری به افغانستان مسافرت کرده اند برخی مشاهدات عینی خود از اوضاع فعلی افغانستان را به شرح زیر تشریح و برای نشریه پیام فدایی ارسال نموده اند. پیام فدایی، ضمن سپاس از این دوستان، این مطلب را در اختیار شما خوانندگان قرار می دهد.

اکثر خانه های موجود در یکی از خیابان های کابل به نام "سرک وزیر اکبر خان" به تصرف "محمد فهیم"، وزیر دفاع، درآمده است. وی با تعمیر این ساختمان ها و فروش آن ها مشغول ثروت اندوزی است. اخذ رشوه در تمام ادارات دولتی رایج است و هیچ تقاضایی بدون پرداخت رشوه مورد پذیرش قرار نمی گیرد. همچنین هیچ مرجع اداری برای ارائه ی شکایات وجود ندارد.

و چند خبر در رابطه با این کشور

۱- روز ۱۲ اکتبر سال جاری در حدود ۱۵۰ نفر افراد مسلح در "ارغنداب"، در مناطق جنوبی افغانستان، به یک پاسگاه پلیس حمله می کنند که در جریان این درگیری ۴ نفر کشته می شوند.

۲- در هفته های گذشته و در مناطق جنوبی و شرقی افغانستان، نیروهای دولتی افغانستان و نیروهای اشغالگر خارجی و افراد سازمان های بین المللی بارها مورد حملات مسلحانه قرار گرفته اند.

۳- روز یکشنبه ۲۶ اکتبر سال جاری دولت افغانستان به گزارش سازمان ملل، مبنی بر این که بخشی هایی از خاک افغانستان مجدداً تحت کنترل طالبان قرار گرفته است، شدیداً اعتراض کرد و ادعا کرد که تمام خاک افغانستان تحت کنترل دولت مرکزی قرار دارد.

۴- روز سه شنبه ۱۱ نوامبر سال جاری در اثر انفجار یک بمب در نزدیکی یکی از دفاتر سازمان ملل در شهر قندهار در افغانستان، یک نفر کشته شده است. این بمب در یک اتوموبیل کار گذاشته شده بود. ■

گروه های مسلح مختلف در حال جنگ و گریز با هم دیگر هستند. به طور کلی در میان مردم افغانستان این تصور رواج داده شده که چنانچه نیروهای خارجی از افغانستان خارج بشوند، گروه های مسلح، شدیدتر از سابق باهم به جنگ خواهند پرداخت.

روزها در شهر کابل جریان برق وجود ندارد و شب ها به مدت یکی دو ساعت جریان برق را وصل می کنند که در همین فاصله امکان مشاهده تلویزیون کابل فراهم می گردد تلویزیونی که عمدتاً اخبار دولتی را پخش می کند.

روزنامه ای به نام "پیام مجاهد" در کابل انتشار می یابد که هویت منتشرکنندگان آن و محل انتشار آن مشخص نیست. در این روزنامه انتقادات به "حامد کرزی" و ناسزا به پدر و مادر وی منتشر می شود.

کودکان خردسال ربوده شده و کلیه های شان به فروش می رسد. روزانه بین ۵ تا ۱۰ کودک در کابل مقفود می شوند.

هنوز هم خانم ها از ترس بدون چادر و بدون یک مرد همراه نمی توانند از خانه خارج شوند.

به دفتر "سیما ثمر"، مشاور در امور حقوق بشر در دولت افغانستان، حمله کرده و وسائل کار وی را به سرقت می برند. همچنین اختطاریه ای برای وی به جا می گذارند مبنی بر این که زن ها نباید به این گونه کارها بپردازند.

از قول "حمید مبارز" در یکی از نشریات نوشته شده که مجاهدین شهر کابل را خراب کرده اند و باید از مردم معذرت خواهی کنند. به دنبال انتشار این موضوع "عبدالرسول سیاف"، یکی از رهبران مجاهدین، گفته است که "حمید مبارز" به خاطر این حرف های اش به زودی نابود خواهد شد.

بسته شدن زندان قصر و سخنان بیشترمانه شهردار شهر تهران در این رابطه



زندان قصر در تهران که حدود ۷۵ سال پیش به دستور رضا شاه جنایتکار ساخته شده بود و چه در دوره سلطنت پهلوی و چه از زمان روی کار آمدن رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی، یکی از مراکز ظلم و ستم دیکتاتوری های حاکم بر کشور بوده است، به دنبال سالها شکایت اهالی محل نسبت به وجود این زندان در آن منطقه بسته شد.

به مناسبت این تعطیلی شهردار معلوم الحال تهران از فرصت استفاده کرده و ادعا نمود که با تعطیل زندان قصر شاهد تحقق وعده ای هستیم که خمینی در اولین روزهای استقرار جمهوری اسلامی به مردم داده بود، مبنی بر این که زندانها را به مدرسه و تفریح گاه تبدیل خواهد کرد.

دروغ وقیحانه فوق در شرایطی ابراز می شود که زندان قصر ۲۵ سال پس از استقرار جمهوری اسلامی و پس از آنکه حداقل ۷۰ زندان جدید در این فاصله بوسیله سردمداران جمهوری اسلامی جهت سرکوب توده ها ساخته شده است تاکنون یکی از مراکز شکنجه و آزار و اذیت مردم بوده است. با در نظر گرفتن

این واقعیت که در سالهای سلطه خمینی و جمهوری اسلامی زندانها هر روز وسیع تر و شلوغ تر شده و گورستانها آبادتر و وسیع تر، وقاحت نهفته در سخنان شهردار تهران را بهتر می توان درک نمود. ■

سالگرد درگذشت صفر خان

در ۱۶ آبان ماه به مناسبت نخستین سالگرد درگذشت صفر خان، مبارز از خود گذشته و خستگی ناپذیری که با سر خم نکردن در برابر رژیم شاه بیشترین سالهای عمر خود را در زندان گذراند مراسمی در امامزاده طاهر کرج برگزار شد. در جریان این مراسم که بوسیله دو کمیته مجزا از هم سازمان یافته بود تنش ها و برخوردهائی بوجود آمد. پس از پایان مراسم بخشی از جمعیت به خانه صفر خان رفتند تا یاد و خاطره او را هر چه بیشتر گرامی دارند.

یادش گرامی باد!



یک پرل هاربر جدید (بقیه از صفحه ۱۷)

"در حالی که جدال حل نشده با عراق، به ما حقانیت و زمان می دهد، نیاز به حضور نیروهای قدرتمند آمریکا در محدوده خلیج فارس، موضوعی مهم تر از همچون رژیم صدام حسین می شود"، ببینید چگونه این استراتژی "باشکوه" عملی شده است؟

سلسله مقالات باب وودوارد (Bob Woodward) در مجله واشنگتن پُست که براساس مصاحبه های طولانی او با مقامات بلندپایه دولت جورج بوش است، چگونگی سوءاستفاده از ۱۱ سپتامبر را افشاء می کند. صبح روز ۱۲ سپتامبر، یعنی فردای حمله تروریستی، بدون اینکه مشخص شود که هوایماریان چه کسانی هستند، رامزفلد خواستار حمله به عراق می شود. طبق مقاله باب وودوارد، رامزفلد در ملاقاتی با اعضاء کابینه گفته بود که عراق می بایستی اولین هدف در یکسری از جنگها با تروریسم شود، ولی به خاطر اینکه کالین پاول، وزیر امور خارجه گفته بود که قبل از اینکه حمله به عراق ممکن شود باید ذهن مردم را آماده کرد، عراق به طور موقت کنار گذاشته شد. ولی افغانستان انتخاب شد که آلترناتیو آماده تری بود.

اگر تخمین جی استیلز (J. Steeles) در روزنامه گاردین صحیح باشد، این آلترناتیو به قیمت جان ۲۰ هزار انسان تمام شد. بارها و بارها از ۱۱ سپتامبر همچون "یک شانس" نام برده می شود. در شماره آپریل نشریه نیویورکر (The New Yorker) روزنامه نگار و محقق، نیکولاس لمان (Nicholas Lemann) نوشت که بالاترین مشاور جورج بوش، کاندلیسا رایس به او گفته است که او عالیترین مقامات شورای امنیت ملی را به جلسه خوانده و از آنها درخواست کرده بود که راجع به این سؤال فکر کنند که "چگونه می توان از این امکانات، بیشترین بهره را بُرد؟" امکاناتی که طبق گفته او "قابل قیاس با سال های ۱۹۴۷-۱۹۴۵، سال های شروع جنگ سرد است".

بعد از ۱۱ سپتامبر، آمریکا در کشورهای دارای حوزه های بزرگ نفتی، بخصوص در آسیای مرکزی پایگاههای

نظامی برقرار کرده و شرکت نفتی یونوکال (UNOCAL) درصدد کشیدن خط لوله نفتی از تمامی خاک افغانستان است. بوش تمامی قراردادهای، از جمله قرارداد کیتو در مورد بهبود محیط زیست، قرارداد مجرمین جنگی در دادگاه بین المللی و قرارداد منع موشک های هدایت شونده را زیر پا گذاشته و نیز گفته است که "اگر ضروری شود" حتی بر علیه کشورهایی که فاقد سلاح های هسته ای هستند از بمب های اتمی استفاده خواهد کرد. در پناه تبلیغات ضد عراقی به عنوان دارنده سلاح های کشتار جمعی، رژیم بوش در حال توسعه دادن سلاح های کشتار دسته جمعی ای است که قراردادهای بین المللی ضد جنگ شیمیایی و بیولوژیکی را به تمسخر می گیرد.

تحلیل گر روزنامه لوس آنجلس تایمز، ویلیام آرکین، سازمان یک ارتش سری را شرح می دهد که توسط دونالد رامزفلد تشکیل شده است. یک ارتش بسان ارتشی که توسط ریچارد نیکسون و هنری کسینجر ساخته شده بود، ولی توسط نمایندگان کنگره آمریکا غیرقانونی اعلام شد. این سازمان که وظیفه "پشتیبانی فعال برای یک سازمان اطلاعاتی قدرتمند" را به عهده دارد، سازمان سیا، عملیات سری ارتش، اطلاعات جنگی و خیانتکاری و دروغ را به هم پیوند خواهد داد. طبق یک سند سری که به رامزفلد ارائه شده بود، این سازمان در کشورهایی که "پناهگاه تروریست ها" است عملیات تروریستی برانگیخته و بدین ترتیب آمریکا را وادار به جوابگویی این عملیات بکند. به کلامی دیگر، انسان های بی گناه توسط آمریکا نابود خواهند شد. این، طرح نورث وودز (Northwoods) را خاطرنشان می کند، طرحی که در سال ۱۹۶۳ توسط عالیترین مقامات ارتش به رئیس جمهور وقت جان کندی ارائه شده بود و شامل عملیات تروریستی ساختگی - محل بمب باران شده، هواپیما ربایی، هواپیمای سقوط کرده و اجساد آمریکایی - بود که به آمریکا این حق را بدهد که به کوبا هجوم ببرد. کندی این طرح را رد کرد و چند ماه بعد او خودش ترور شد. اکنون رامزفلد، "نورت وودز" را دوباره ایجاد کرده است ولی با امکاناتی که هیچکس در سال ۱۹۶۳ حتی در رؤیا هم

نمی توانست فکرش را بکند و بدون رقیبی در جهان که بخواهد ملاحظاتی بکند.

باید به خاطر داشت که این خواب و خیال نیست، اکنون انسان های واقعی خطرناکی چون رامزفلد و چینی در قدرت سیاسی حاکم هستند و چیزی که تمام افکار آن ها را به هم پیوند می دهد، قدرت مطبوعات است. "بالاترین وظیفه، این است که سرشناس ترین روزنامه نگاران موقعیت ما را بپذیرند". "موقعیت ما" کلمه رمز دروغ گفتن است. به عنوان روزنامه نگار، هرگز این که یک دروغ چنین همه چیز را در خود حل کند، تجربه نکرده ام. به دروغ و حماقت های "تونی بلر" با آن "مجموعه اسناد عراق" اش می توان خندید، همینطور به "جک استراو" و آن دروغ هائی که عراق بمب اتمی ساخته است (که نوکرانش با عجله آن را "توضیح" دادند) ولی خیانت آمیزترین دروغ هائی که ساخته شد تا حمله به عراق را توجیه کند، امروز تروریست های فرضی ساخته شده که در هر گوشه ای در کمین هستند را نشان می دهد و به صورت یک عادت مرسوم همچون اخبار پخش می شوند. اینها اخبار نیستند، بلکه تبلیغات گمراه کننده هستند. این روزنامه نگاران و خبرنگاران رشوه گرفته که به یک عروسک خیمه شب بازی تبدیل شده اند، هجوم به یک ملت ۲۲ میلیونی زجرکشیده را به گونه ای بحث می کنند که انگار موضوعی برای بحث در یک سمینار آکادمیک در میان است، آنها به گونه ای بحث می کنند که انگار می شود نقشه جهان را به دلخواه تغییر داد که امپریالیست های سده قبل انجام داده و می دهند.

سؤال برای این "انسان دوستان!" در درجه اول بربریت امپریالیست ها نیست بلکه تا چه حدی صدام حسین "پلید" است می باشد. آن ها قادر به بیان این نیستند که همراهی با شیفتگان جنگ، سرنوشت هزاران انسان عراقی بیگناه را محکوم به مرگ می کند. اخلاق دوگانه آن ها پایدار نخواهد ماند. نمی توان از سیاست ضدبشری به نام بشریت دفاع کرد. و در آخر، نهایت بنیادگرایی آمریکایی آن چنان آشکار است که برای انسانی با عقل و احساس، غیرممکن است تا آن را انکار کند.

سرکوب مبارزات کارگران و دانشجویان کره جنوبی

روز یکشنبه ۹ نوامبر سال جاری تظاهراتی توسط کارگران و دانشجویان در سئول، پایتخت کره جنوبی، برگزار گردید که بدلیل یورش نیروهای سرکوبگر کره تظاهرکنندگان با نیروهای پلیس به زد و خورد پرداختند و در جریان این زد و خورد، ۴۳ نفر از کارگران و ۱۶ نفر از مزدوران پلیس زخمی شده و به بیمارستان منتقل شدند.

همه آنچه در مصاحبه ها و سخنرانی های شیرین عبادی با صراحت مطرح می شود آشکارا نشان می دهد که چرا قرعه این جایزه این بار به نام یک زن "مسلمان آگاه" آن هم در جمهوری اسلامی افتاده است. آخر او زنی است که مدعی است: اسلام "هیچ مغایرتی با حقوق بشر ندارد" و بر خلاف تبلیغات از نظر او "غرض" آلود، جامعه ایران یعنی سلطه ۲۵ سال دیکتاتوری جمهوری اسلامی "آن قدرها هم سیاه نیست" و علیرغم همه قانون شکنی ها و سرکوبگری های سردمداران جمهوری اسلامی "ابزار تغییر داخلی" در ایران موجود است" و مهم تر این که "شکست دولت خاتمی به معنای شکست حرکت اصلاحات نیست" و برعکس "تعداد مردمی که از اصلاحات حمایت می کنند افزایش یافته" و به همین دلیل هم "می توان نظام را از درون تغییر داد" و نیازی هم به توسل به روش های دیگر نیست چرا که "شیوه سرنگون کردن رژیم ها با توسل به خشونت، متعلق به قرن گذشته است" و جالب تر این که "رفتن به خیابان ها، شکستن پنجره ها، آتش زدن ها و گاه کشتن ها چیزی را تغییر نمی دهد، فقط عده ای به زندان می افتند" و باز وقیحانه تر آن که "مجلس ششم از دیدگاه من مجلسی ورای آنچه از ابتدای مشروطیت بوده می باشد" واحمقانه تر از هر موردی این که اگر من می خواستم جایزه صلح نوبل را بدهم آن را به "محمد خاتمی عطا می کردم" زیرا "به خوبی از میزان رنج ها و سختی هایی که وی طی هفت سال گذشته تحمل کرده اطلاع دارم"..... آیا به نقل قول های باز هم بیشتری نیاز است؟

نگاهی به مواضع اپوزیسیون در قبال... (بقیه از صفحه ۵)

واقعیت آن است که کسانی که شیرین عبادی را برای جایزه صلح نوبل انتخاب کردند به قول معروف نه عاشق چشم و ابروی مردم ایران بودند و نه بالطبع عاشق چشم و ابروی خانم عبادی. آنها نه دلشان برای نقض حقوق بشر در ایران سوخته است و نه می خواهند دیکتاتوری های حاکم بر "جهان اسلام" را به طور واقعی تغییر دهند. برعکس آنها با این تصمیم پیام مشخصی را در جهان اسلام و ایران زیر سلطه جمهوری اسلامی رواج می دهند که تحقق آن تا آنجا که اساسا امکان تحقق داشته باشد جز به تحکیم پایه های سلطه دیکتاتورهای وسیعا و شدیداً قهر آمیز وابسته حاکم نمی انجامد.

تجربه ایران چه از نظر تاریخی و چه در سال های طولانی سلطه جمهوری اسلامی به عینه و به روشنی نشان داده که هیچ گونه تطابقی بین حقوق بشر و اسلام وجود ندارد و اساسا نه تنها اسلام بلکه ادیان و مذاهب دیگر نیز به دلیل شرایط تاریخی شکل گیریشان مقررات و قوانینی را تجویز می کنند که اجرای آنها جز به مفهوم نقض فاحش حقوق بشر نمی باشد. آیا قوانین اسلام نسبت به زن و خانواده و ازدواج و یا مجموعه مجازات های اسلامی همچون سنگسار، قطع دست و پا... به طور واقعی جایی برای پذیرش انطباق اسلام با حقوق بشر باقی می گذارد؟

ممکن است کسانی موضع تأییدی خود از اقدام کمیته صلح نوبل را با این عنوان که مسلمانند و آن ها نیز "اسلام را بیان آزادی و حقوق انسان"^۵ می دانند و یا مثلاً برای تحقق "جمهوری دموکراتیک اسلامی" تلاش می کنند، توجیه نمایند ولی کسانی که خود را کمونیست می خوانند چه می گویند؟ این به اصطلاح کمونیست هایی که از جایزه صلح نوبل و پیام نهفته در آن دفاع می کنند چگونه می توانند بدون عدول از اعتقادات ایدئولوژیک خود به توجیه این امر پردازند؟ آیا آنها به این ترتیب حد سقوط وحشتناک خود را به نمایش نمی گذارند؟

اما دفاع از اصلاح طلبی جمهوری اسلامی و امکان تحول و تغییر این رژیم به رژیمی دموکراتیک از طریق تغییرات تدریجی درونی از آنچه گفته شد نیز مضحک تر و رسواتر است. این را تجربه ۲۵ سال سلطه این رژیم و به خصوص ادعاهای خاتمی و هواداران اش به عینه تأیید نموده است. مردم ما با پرداخت بهای سنگینی خاتمی و تبلیغات فریبکارانه اش را رسوا ساخته و در هر فرصتی بر علیه خاتمی که به واقع آنها را فریب داد شعار می دهند و حال کار به آنجا رسیده که حتی خود طرفداران خاتمی از مرگ "پروژه اصلاحات" سخن می گویند، در چنین شرایطی است که اپوزیسیون تهنیت گو اجازه می دهد بار دیگر و این بار تحت عنوان جایزه صلح نوبل این خط فریبکارانه تقویت گردد. در شرایطی که خود مطبوعات غرب از جمله گاردین (چاپ انگلستان) اعتراف می کنند که از نظر اصلاح طلبان ایران، اهدای جایزه صلح نوبل به یک زن مسلمان طرفدار اصلاحات مثل آن می ماند که یک آمپول تقویتی به بازوی جنبش اصلاحات که از پا در آمده و درمانده گردیده است، تزریق شده باشد، آیا باید باز هم مثل کبک سر را در زیر برف کرده و هیچ چیز را ندید!

واقعیت این است که چه جمهوری اسلامی چه دیگر دیکتاتوری های امپریالیستی در تمامی کشورهای منطقه که تا بن دندان وابسته به امپریالیسم می باشند، فاقد هرگونه پتانسیل رفرم و رفرم پذیری می باشند و راهی جز سرنگونی قهرآمیز این رژیم های جنایتکار در مقابل توده ها قرار ندارد. به همین دلیل است که باید با پیام کمیته صلح نوبل و تبلیغات کسانی که در مذمت انقلاب سخن می گویند، قاطعانه مقابله نمود و کسانی را که به دنبال این واقعه باز هم شروع به اشاعه دروغ و فریب نموده و به این وسیله در تلاش اند تا توده ها را خلع سلاح نمایند بیرحمانه افشاء نمود.^۶

تجربه کل مبارزات طبقاتی در طول تاریخ ثابت کرده است که بدون توسل به انقلاب امکان تغییر شرایط اقتصادی - اجتماعی به نفع اکثریت توده ها و دستیابی آنها به مطالبات برحق شان وجود ندارد آنهایی که با مذمت انقلاب در مدح رفرم و اصلاح نظام های سرکوبگر به وسیله روش های مسالمت آمیز سخن می گویند به واقع با گمراه کردن توده ها به حفظ وضع موجود کمک میکنند. چنین کسانی خواهی نخواهی به جنایاتی که به طور روزمره از سوی طبقات سرکوبگر حاکم بر علیه توده ها روی می دهد صحنه می گذارند.

^۵ بنی صدر، پیام به مردم ایران به مناسبت اعطای جایزه صلح نوبل، ۱۸ مهر ۸۲.

^۶ البته شادی برخی از نیروهای تهنیت گو در این رابطه نیز هست که خود آنها از انقلاب توده های مردم بیمناک بوده و به همین دلیل به تبلیغ شعار "رفراندم" روی آورده اند.



در آلاسکا و هاوایی به انجام رسیدند، آزمایشاتی با گازهای مرگ‌آور و تاثیرگذار بر سیستم عصبی بدن بوده‌اند. در همین رابطه مطرح شده که در طی یکی از این آزمایشات که نام "تانگوی آبی" (!!) بر آن نهاده بودند و در سال ۱۹۶۸ به انجام رسید دو سری باکتری تازه و بسیار خطرناک بر فراز جنگلهای هاوایی ریخته شدند. یکی از این دو باکتری مرگ‌زای "ای کولای" نام داشته است!

از لابلای اخبار

آزمایش سلاح‌های بیولوژیکی و شیمیایی بر روی سربازان آمریکایی توسط دولت آمریکا

در واشنگتن پس از برداشته شدن مهر سری بودن از روی یک سری مدارک نظامی افشا شد که در خلال سالهای دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ ارتش ایالات متحده آمریکا سلاح‌های بیولوژیکی و شیمیایی را بر روی سربازان خود امتحان می‌کرده است و بسیاری از این سربازان نمی‌دانسته‌اند که موش آزمایشگاهی چنین کاری شده‌اند. پنتاگون به وجود حداقل ۵۰ نمونه از چنین آزمایشاتی که در طی آنها ۵۸۴۲ سرباز آمریکایی مورد سوءاستفاده قرار گرفته‌اند اقرار کرده است! برخی از این آزمایشات که

عدد کشورهای جهان هستند! این به آن معناست که ۵۱ شرکت بزرگ جهان هر یک به تنهایی تولید بیشتری از کل تولید ناخالص ملی بیش از ۱۵۰ کشور جهان دارند. قاره آفریقا در کلیت خود تنها دربرگیرنده یک درصد از تولید جهانی و تنها دو در صد از تجارت جهانی است! بسیاری از کشورهای اروپایی دارای اقتصادی ضعیفتر از یک شرکت متوسط الحال بین‌المللی می‌باشند.



افزایش دامنه اختلاف طبقاتی و قطبی شدن جهان

به موجب آخرین آمار از فعالیتهای اقتصادی در جهان ۲۰۰ شرکت بزرگ جهان (که مرکز ۴۲ درصد آنان در ایالات متحده است) با وجود اینکه تنها ۷۸ صدم درصد (کمتر از یک درصد) از کل نیروی کار جهان را به اسارت خود گرفته‌اند، ۵۲۷ درصد از فعالیت اقتصادی جهان را در زیر چتر خود دارند! از ۱۰۰ مرکز بزرگ اقتصادی جهان ۵۱ عدد شرکتهای بزرگ و ۴۹

سالانه بین ۲۰ تا ۵۰ هزار نفر در انگلستان به خاطر فقر و نداری از سرما می‌میرند



به موجب گزارشی که از طرف سازمان مصرف‌کنندگان بریتانیا NCC منتشر گردیده هر سال بین ۲۰۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰ نفر در این کشور از آنرو که نمی‌توانند قبضه‌های گاز و برق خود را بدهند، از سرما جان خود را از دست می‌دهند! به موجب این گزارش قبض برق و گاز سه میلیون بریتانیایی از حدی که در رابطه‌ای قابل قبول با درآمد آنهاست بیشتر بوده و از اینرو این بخش کثیر از جمعیت این کشور در شرایطی که این سازمان از آن بعنوان "فقر انرژی" یاد می‌کند، به سر می‌برند. در این گزارش آمده است که در سال ۲۰۰۲ برق و گاز ۲۳۰۰۰ خانوار بریتانیایی و خط تلفنی بیش از یک میلیون بریتانیایی به دلیل عدم پرداخت قبض برق و گاز و یا تلفن بسته شد و ۷ میلیون و ۴۰۰ هزار نفر به شرکت آب مقروض هستند! صدالبته سیستم تامین اجتماعی بریتانیا نیز در جهت تخریب اوضاع قدم برداشته است: در سال ۱۹۸۸، ۸۰ درصد از قبض آب در مجموعه‌ای که بعنوان کمک اجتماعی به نیازمندان پرداخت می‌شد، قرار داشت، امروز این بخش به ۵۵ درصد کاهش یافته است.

خطوط آهن انگلستان از زمانی که شرکتهای فعال در این زمینه دچار خصوصی‌سازی شدند، از شهرت بسیار بدی در سراسر اروپا برخوردار شده‌اند. از آن زمان تا به حال سرمایه‌گذاری در بهبود این خطوط به آینده‌ای هر چه دورتر محول شده، در نگهداری از خطوط قطار و قطارها اهمال شده و تاخیر قطارها افزایش بسیاری داشته است. با این وجود گفته می‌شود که اوضاع از این هم بدتر خواهد شد. شرکت "نتورک ریل Network Rail" که از چندی پیش خطوط قطار و بخش دیگری از خطوط ارتباطی انگلستان را به تصاحب خود در آورده است اعلام کرده که خواهان کاهش بودجه نگهداری و تعمیر خود به میزان ۱۰ میلیارد دلار است! لازم به توضیح است که این میزان کاهش جدا از ۱۱ میلیارد کاهشی است که در ماه ژوئن اعلام شد!



اختلاف طبقاتی در جامعه آمریکا

به موجب آخرین آماری که از جانب اداره آمار آمریکا در اختیار همگان قرار داده شده است، یک درصد از مردم این کشور (۸ میلیون و ۲۰۰ هزار نفر) دارای درآمد سالانه‌ای بیش از ۴۰ درصد از مردم این کشور (۱۱۰ میلیون نفر) می‌باشند. میزان یادشده بالاترین میزانی از کل درآمد آمریکای ها است که پس از سال ۱۹۲۸ در اختیار ثروتمندترین بخش از جمعیت این کشور بوده است. به موجب همین آمار درآمد این ثروتمندترین بخش از مردم ایالات متحده آمریکا پس از سال ۱۹۷۹ افزایشی معادل با ۳۰۰ درصد داشته است!

لاتین، "سپال Cepal"، ارائه شده می‌توان ۲۲۰ میلیون نفر از توده‌های آمریکای لاتین و یا به عبارت دیگر ۴،۴۳ درصد از جمعیت این ناحیه را در زیر خط فقر به حساب آورد. از این تعداد ۹۵ میلیون نفر بسیار فقیر بوده و دارای شرایط اقتصادی بسیار دشوار در زندگی خود می‌باشند. در سالهای اخیر اوضاع زندگی در کشورهای چون آرژانتین و اوروگوئه بسیار بحرانی شده است. در آرژانتین تعداد افرادی که در زیر خط فقر به سر



گسترش سرسام آور فقر در آمریکای لاتین

چند سال پیش به همراه اعلام گزارشات هشداردهنده در مورد رشد فقر در جهان، سازمان ملل متحد طرحی با هدف تقلیل فقر در آمریکای لاتین به میزان ۵۰ درصد تا سال ۲۰۱۵ ارائه نمود. اما امروز روشن شده که نه تنها گامی تعیین‌کننده در راه تقلیل فقر در این بخش از جهان برداشته نشده، بلکه فقر موجود در این ناحیه گسترشی روزافزون داشته است. به موجب گزارشی که از جانب ارگان اقتصادی سازمان ملل متحد در آمریکای

می‌برند دو برابر شده و از ۷،۳۲ درصد به ۱۴/۴۵ درصد افزایش یافته است!

طرح اجباری بیمه بازنشستگی در کانادا و چپاول آن توسط صنایع نظامی



۹۳۰ هزار دلار به ۳ حزب بزرگ دولتی کانادا و بیش از همه به حزب لیبرال، کمک مالی اهداء کردند.

با نگاهی به این گونه عملکردهای سودجویانه، آیا براستی در زالوصفتی ی سرمایه داران استثمارگر و آدمکش و احزاب فاسد و بورژوازی حامی آنان جای سوال باقی می‌ماند!؟

عراق نام برد. بیش از یکصد مؤسسه ی نظامی ی کانادایی قطعات و خدمات مورد نیاز شمار کثیری از سیستم های تسلیحاتی بکاررفته در جنگ امپریالیستی اخیر علیه مردم عراق را تأمین نموده و می نمایند. بین سالهای ۱۹۹۶ و ۲۰۰۲، مؤسسات بزرگ نظامی کانادا، که بخش عمده آنان تحت مالکیت کمپانی های آمریکایی قرار دارند، دست کم مبلغی معادل ۷ میلیون و

بر اساس طرح اجباری بیمه بازنشستگی در کانادا به طور مستمر بخش قابل توجه ای از دستمزد و حقوق کارگران و زحمتکشان این کشور از درآمد روزانه، هفتگی و یا ماهانه آنان به عنوان مالیات کسر گردیده و ظاهراً جهت تأمین بیمه بازنشستگی آنان پس انداز می گردد. حال آن که اخیراً برملا گردیده است که دولت کانادا از محل این نوع از مالیات، دست کم ۲ میلیارد و ۵۵۰ میلیون دلار را در صنایع و مؤسسات عظیم نظامی داخلی و خارجی سرمایه گذاری نموده است. از جمله این مؤسسات می توان از سازندگان مین های ضدنفر، بمب های خوشه ای، بمب های آتش زا، موشک های کروز، تانک و ناوگان های های جنگی ی بکاررفته در افغانستان و

شیادی مسئولان کارخانه ها و اجحاف در حق کارگران

مسئول شورای اسلامی کار شرکت صنایع راهسازی و معدن ایران اعلام کرد که کارگران این واحد دو ماه و نیم است که حقوق دریافت نکرده اند. او در توضیح شرایط حاکم بر واحد مزبور گفت مسئولان کارخانه شرکت را به سه قسمت تبدیل کرده و هر قسمت را به یک پیمانکار داده و این پیمانکاران کارگران قراردادی را با حقوق های بسیار نازل به خدمت گرفته و در صورتیکه کارگری اعتراض کند فوراً او را اخراج می کنند.



امسال

در سالگرد

انقلاب کبیر اکتبر ،

توده ها پرچم سرخ را

بر فراز ساختمان

مجلس دوما در روسیه

به اهتزاز در آوردند.

افزایش میزان متوسط بیکاری در کشورهای

پیشرفته صنعتی

در آخرین گزارشی که از جانب سازمان OECD که متشکل کننده کشورهای پیشرفته صنعتی می باشد ارائه شده ، از جمله آمده است که میزان متوسط بیکاری در کشورهای پیشرفته صنعتی از ۶/۷ در صد در سال جاری به بالای ۷ درصد در سال آینده خواهد رسید.

بیکارسازی شمار دیگری از کارگران

به گزارش مطبوعات رژیم، بدلیل واردات قاچاق لوازم صوتی و تصویری ، ۵ واحد از ۱۵ واحد تولید کننده این وسائل تعطیل و بیش از هزار کارگر بیکار شدند.

مذاکرات آمریکا و جمهوری اسلامی از کانال جلال طالبانی

جلال طالبانی مسئول دوره ای شورای حکومت انتقالی عراق در مصاحبه با روزنامه الحیات اعلام کرد که مذاکرات بین جمهوری اسلامی و آمریکا با وساطت او در ژنو از سر گرفته شده است.

اظهارات وقیحانه سخنگوی قوه قضائیه در مورد

وضعیت زندان ها

الهام سخنگوی قوه قضائیه اعلام کرد به دنبال تصمیم در مورد جمع آوری بازداشتگاههای انفرادی در زندانهای کشور که از زندان اوین آغاز شده : "زندان بسیار راحتتر از خانه های آپارتمانی است که شما سراغ دارید".

شماره فکس و تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 - 208 - 8805621

از صفحه اشرف دهقانی در اینترنت

دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.

آدرس ما در اینترنت: <http://www.fadaee.org/>

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434

آدرس پست الکترونیک

e-mail address: ipfg@hotmail.com

آدرس بانک:

PO Box 8082
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!